

**نامه‌ای از
يك خواهر سنی
به يك خواهر شیعه**

فرستنده:

أم عمار آل عبد الحمید

ترجمه:

إسحاق بن عبد الله العوضي

چاپ اول: ۱۴۲۸/۱۳۸۵ هـ

فهرست مطالب

ص	عنوان	هـ
۴	تقدیم	۱
۵	مقدمه	۲
۸	بخش اول: جایگاه و اهمیت عقل و تعقل	۳
۱۴	بخش دوم: توحید	۴
۳۹	بخش سوم: جایگاه قرآن کریم	۵
۶۱	بخش چهارم: زنانی که مثل سایر زن‌ها نیستند	۶
۷۵	بخش پنجم: آیا زن بازیچه است؟!	۷
۸۳	بخش ششم: نامه‌هایی که از آنها خون می‌بارد	۸
۱۰۰	بخش هفتم: چند سؤال و جمع‌بندی	۹

برای ارتباط با مترجم می‌توانید به آدرس زیر تماس بگیرید:

السعودية: الرياض - الرمز البريدي: (۱۱۷۵۷) ص. پ: (۱۵۰۱۰۳)

www.aqeedeh.com

es@al-islam.com



تقدیم

این نامه را تقدیم می‌کنم:

به دوست عزیز و ارجمند و صمیمی‌ام
به کسی که در نگاه من شعله‌ای از هدایت و تقواست
به کسی که ندای حق و منبر حق‌گویی است
به کسی که خاضعانه تسلیم پروردگارش شده است و با گریه
و زاری دست دعا به سوی خدا دراز کرده که پروردگارا! شیرینی
ایمان و لذت هدایت را به پدر و مادرم نیز بچشان.
به خواهر فاضل و هدایت یافته‌ام: س. ن.

خواهر دوستدار و خیر خواه شما

أم عمار آل عبدالحمید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين، نبينا محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين وأصحابه الغر الميامين... وبعد:

خواهر اندیشمندم! جوان رشید! ای آنکه خدا را پروردگار خود، محمد صلی الله علیه و آله را پیغمبر و رسول خود، و شریعت اسلام را منہج و روش استوار خودت گردانیده‌ای...

خواهر عزیزم! این کلمات را که با غم و اندوه خود سرشته‌ام و از صمیم قلبم استخراج کرده‌ام، برای تو می‌نویسم. کلماتی که مدادش محبت و وفای من نسبت به توست و ورقه‌اش صفحه‌های قلب صاف و خالص توست. به این امید که بتوانم سخنم را بر قلبت حک نمایم و آنها را به تصویر بکشم، چون تو را در دوستی با خودم صادق یافته‌م و پاک بودن قلبت در قبال خودم را لمس نمودم.

خواهرم! در اثنای درس پی بردم که تو واقعاً جویای حقیقت هستی. به فطانت و عقلانیت تو اقرار می‌کنم و می‌دانم که کتاب خدا و سنت صحیح رسول الله صلی الله علیه و آله را با چیزی عوض نمی‌کنی و از آن دو رویگردان نیستی.

خواهر ارجمندم! این کلمات را در حالی می‌نگارم که سراسر وجودم پر از امیدواری است: امید به اینکه این کلمات در گوشه‌ای از قلب بزرگ تو، در جای مناسب خودشان قرار بگیرند تا با صراحت حرفهایمان را به هم بزنی. چون دو دوست با هم حرف بزنی. چه زیباست اگر خطائی از من ببینی و مرا از آن بازداری و یا من از تو لغزشی مشاهده نمایم و آن را برای تو تبیین نمایم! چرا که زن مؤمن آینه خواهر مؤمن خود می‌باشد: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبه: ۷۱].

«مردان و زنان باایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف، و نهی از منکر می‌کنند؛ نماز را برپا می‌دارند؛ و زکات را می‌پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد؛ خداوند توانا و حکیم است.»

روراست بودن چه زیباست! و چه زیباست که احساساتم را برای تو نگارش نمایم! این در عرصه صفا و صمیمیت است، پس در مورد عقیده و دین چطور؟!

بی‌شک مسأله روشن و بدیهی است و به خدا سوگند! این نامه را به همین منظور می‌نویسم، زیرا که می‌بینم تو در مباحث عمومی به صراحت سخن می‌گویی، ولی در مورد دین و عقیده سکوت می‌نموده

و به آهستگی صحبت می‌نمایی!! چرا ای خواهر عزیز؟! آیا مگر آنچه پذیرفته‌ای همان دین حقی نیست که باید آن را اظهار کنیم و به انتساب به آن افتخار نماییم؟!

آری **خواهر**! وضعیت چنین شده... تصورش را بکن و الآن از تو می‌خواهم که نامه‌ام را بخوانی، شاید برای تو چراغی نورانی گردد، و آن جلساتمان را در کنار دروازه‌های دانشکده، داخل و پیرامون دانشکده و در راه‌پله‌ها و راهروهایش به تو یادآوری نماید. که چیزهایی را از من مخفی می‌کردی... و من الآن با صراحت سخنانم را به عرض تو می‌رسانم و از خداوند بلندمرتبه و توانا می‌خواهم که دروازه حقیقت را بر روی من و تو بگشاید که همانا خداوند بهترین گشاینندگان است و خودش می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ﴾. [طه: ۸۲].

«و من هر که را توبه کند، و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می‌آمرزم».

خواهر خیرخواه و دوستدار شما.

أم عمار آل عبدالحمید

Um-ammr@gawab.com

۱۴۲۳/۷/۲۱ هـ

بخش اول: جایگاه و اهمیت عقل و تعقل

خواهر فاضله! شکی نیست که عقل از جایگاه والایی برخوردار است و جای شگفت نیست که این ماده با مشتقاتش پنجاه و نه بار در قرآن تکرار شده است، و در همه موارد خودداری از تعقل مذموم و کمال و کمال‌خواهی آن مورد تحسین قرار گرفته است. این تعداد سواى واژه‌های مترادف با آن از قبیل: «الألباب»، «الأحلام» و «الحجر» و نیز سواى واژه‌هایی است که بیانگر اعمال عقل هستند، از جمله: «تفکر»، «تذکر»، «تدبر»، «نظر»، «اعتبار = عبرت گرفتن»، «تفقه» و «علم». و شاید هیچ سوره‌ای از قرآن از این اعمال عقلی خالی نباشد و ذکر آنها در سیاق مدح این اعمال و انجام‌دهنده آن بوده و عدم وجود این اعمال و یا نقصان آن مورد مذمت قرار گرفته است.

این مسأله اگر گویای مطلبی باشد، این حقیقت را بیان می‌کند که اسلام جایگاه عقل را والا شمرده و آنرا تکریم نموده و به آن اهتمام ورزیده است. مگر غیر از این می‌توان گفت در حالی که انجام تکالیف شرعی منوط به وجود عقل بوده و عقل شرط اتمام حجت شمرده می‌شود؟!!

همچنانکه می‌توان عنایت فراوان اسلام به عقل را از این مطلب نیز استنباط کرد که اسلام با هر چیزی که عقل را تضعیف

و یا از کار می‌اندازد (مثل شراب و غیره) مبارزه کرده و آن را تحریم نموده است. و هر چیزی را که مانع ادای وظیفه فطری‌اش گردد، ممنوع کرده است، مثل تقلید کورکورانه، پیروی از هوی و هوس و تعصب جاهلانه، همچنانکه اوهام باطل و خرافات مثل فال بد زدن، کهنات و جادوگری و کارهایی از این قبیل را که با عقل منافات دارند، تحریم نموده است.

خواهرم! اگر نگاهی گذرا به آیات کتاب خدا بیندازی، آنچه را که ما در بالا گفتیم واضح و آشکار در آن خواهی یافت. در این آیه شریف تأمل کن که می‌فرماید کفار در داخل جهنم عقلانیت را از خود نفی می‌کنند: ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾. [الملک: ۱۰].

«و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم، و یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم».

و خداوند در آیه‌ای دیگر به جهت سرزنش آنان که مردم را به نیکی امر می‌کنند و خودشان را فراموش کرده‌اند، می‌فرماید: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾. [البقره: ۴۴].

«آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا

در تورات آمده) دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید؛ با اینکه شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید! آیا نمی‌اندیشید».

خواهرم! بنگر که خداوند کفار را با آنان که تعقل نمی‌کنند، مترادف دانسته است، در یک آیه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا ؕ أُولَٰئِكَ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾. [البقره: ۱۷۰].

«و هنگامی که به آنها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید!» می‌گویند: «نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم» آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟!».

و در آیه دوم، به دنبال آیه فوق می‌فرماید: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً ؕ صُمُّوا بِكُمْ عُمِّيٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾. [البقره: ۱۷۱].

«مثل (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر)، صدا می‌زند؛ ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند؛ (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی‌کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و نابینا هستند؛ از این رو چیزی نمی‌فهمند».

خواهرم! این آیات در نهایت وضوحند و برای کسی که در آنها تدبر کند، دلیل آشکاری هستند. خداوند در آیه‌ای دیگر علت معاندت مشرکان و انکار حق و به مسخره و بازیچه گرفته شدن حق توسط آنان را اینگونه بیان می‌فرماید: ﴿وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾. [المائدة: ۵۸].

«آنها هنگامی که (اذان می‌گویید، و مردم را) به نماز فرا می‌خوانید، آن را به مسخره و بازی می‌گیرند؛ این بخاطر آن است که آنها جمعی نابخردند».

خداوند متعال کفر و افترای کافران را ناشی از عدم تعقل می‌داند و می‌فرماید: ﴿وَلَيْكِنَّا الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾. [المائدة: ۱۰۳].

«ولیکن کافران بر خدا دروغ می‌بندند و بیشتر آنان نمی‌فهمند».

خواهر فهمیده و اندیشمندم! خداوند متعال سزای کسی را که صاحب عقل هست ولی تعقل نمی‌کند، نازل شدن عذاب بر او برمی‌شمارد چراکه چنین شخصی ضلالت را بر هدایت ترجیح داده و غفلت ورزیده و گرفتار جهالت شده و تعقل و تفکر را رها کرده است، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَجَعَلَ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾. [یونس: ۱۰۰].

«اما) هیچ کس نمی‌تواند ایمان بیاورد، جز به فرمان خدا (و توفیق و یاری و هدایت او)! و پلیدی (کفر و گناه) را بر کسانی قرار می‌دهد که نمی‌اندیشند».

و بلکه باید گفت که خداوند تفصیل آیات خودش را مخصوص آنهایی گردانیده که تعقل می‌کنند و خطاب را درمی‌یابند: ﴿كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [الروم: ۲۸].

«اینچنین آیات خود را برای کسانی که تعقل می‌کنند شرح می‌دهیم».

و در پایان خواهد عزیزم! در این نهی خدا تأمل کن که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ [الأنفال: ۲۱-۲۲].
 «و همانند کسانی نباشید که می‌گفتند: «شنیدیم!» ولی در حقیقت نمی‌شنیدند. بدترین جنبندها نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی‌کنند».

و این فرموده خداوند را آویزه گوشت کن که: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا حُجِّبَ عَنْكُمْ وَعَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲].

تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً ۖ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۲۴﴾

[الأنفال: ۲۴-۲۵].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد! و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می‌شود، و همه شما (در قیامت) نزد او گردآوری می‌شوید. و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد؛ (بلکه همه را فرا خواهد گرفت؛ چرا که دیگران سکوت اختیار کردند.) و بدانید خداوند کیفر شدید دارد.»

بخش دوم: توحید

خواهر اجمده! بی شک کتابهای مذهب‌تان را مطالعه نموده‌ای ولی آیا توحیدی را که در قرآن بیان شده است، در آن کتابها یافته‌ای؟

خواهر عزیزم! اجازه بده که اندکی از آن را من برایت باگو کنم. اطاله کلام نمی‌کنم و به ذکر دو نمونه اکتفا می‌نمایم: ابن شهر آشوب در کتاب مناقب آل ابی‌طالب (۳/۳۵) و نیز [ابن] طاووس و همچنین (مولف کتاب) الفردوس از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر ﷺ فرمودند: «یا ابن عباس! والذی بعثنی بالحق نبیاً إنَّ النار لأشدَّ غضباً علی مبغضی علی منها علی من زعم أن لله ولداً».

ای ابن عباس! سوگند به آنکه مرا به عنوان پیغمبر فرستاد! بغض آتش جهنم از کسانی که نسبت به علی کینه داشته‌اند بیش از بغضش نسبت به آنانی است که گمان برده‌اند خدا دارای فرزند است.

در کتاب عیون اخبار الرضا (۲۸۷/۱) آمده که: محمد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی الله عنه از محمد بن الحسن الصفار و او از احمد بن محمد بن عیسی نقل می‌کند که او از أحمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی روایت کرده که گفته است: در نوشته‌ای از ابوالحسن

(امام رضا) علیه السلام خواندم که فرموده بود: «أبلغ شيعتنا أن زيارتي تعدل عند الله ألف حجة، قال: فقلت لأبي جعفر عليه السلام ابنه: ألف حجة؟! قال: إي والله، ألف ألف حجة لمن زاره عارفاً بحقه».

«به شیعیان ما ابلاغ کن که زیارت من به مثابه هزار حج خانه خداست. [بزنطی] می گوید: به پسرش ابو جعفر علیه السلام گفتم: به مثابه هزار حج؟! جواب داد: آری به خدا سوگند! برای کسی که او را زیارت می کند در حالی که حق او را می شناسند به مثابه هزار هزار حج خانه خداست».

روایت اول ویرانگر همه مفاهیم توحیدی و فطری در قلب مؤمنان است! و علی و فرزندانش رضی الله عنهم از این غلو که به شرک می انجامد، بی نیازند.

و روایت دوم مقدسات دین و مفاهیم والای آن را ریشه کن می سازد و توحید خدا در عبادات و کردار و گفتار مؤمنان را به تقدیس قبور اولیاء و صالحان و حج آرامگاههایشان تبدیل می کند. حال آنکه خداوند می فرماید: ﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ تَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾. [الحج: ۲۲].

«هر گاه (دوزخیان) بخواهند از غم و اندوه های دوزخ خارج شوند، آنها را به آن بازمی گردانند؛ و (به آنان گفته می شود): بچشید عذاب سوزان را».

آری در قرآن سوره‌ای در مورد حج خانه خدا موجود است، ولی در مورد قبور و آرامگاهها سوره‌ای یافت نمی‌شود.

خواهرم! وضعیت امت قبل از رسالت امام موحدان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را به یاد بیاور که در جاهلیتی کامل و ظلمتی فراگیر و بیابانی هلاکت‌ساز سرگردان بودند، و در جهالت گمراهی و عقاید پوسیده فرو رفته بودند... یکی از سنگ برای خودش خداوند می‌تراشید، و دیگری خدایش را با دستان خود از خرما می‌تراکم و فشرده می‌ساخت! مردم غیرخدا را عبادت می‌کردند، و اوامر شیطان را - که زینت داده شده بود - اطاعت می‌کردند.

و از مرکز این فضای شرک‌آمیز گندیده و این تاریکی‌ها، خداوند دعوت به سوی حق را توسط پیامبرانش عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و از طریق فراخواندن بندگان به عبادت موحدانه خداوند و اجتناب از طاغوت روانه ساخت: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

«ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید».

خواهرم! توحید هدف غایی از خلقت است، و تقسیم بهشت و جهنم بر مبنای آن است، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ

وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿ [الذاریات: ۵۶].

«من جن و انس را نیافریدم (و پیامبران را برنگزیدم) جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)».

«لیعبدون» یعنی تا اینکه توحید خدا را بجا بیاورند. به این ترتیب خداوند متعال راز خلقت و سبب آن را عبودیت موحدانه خداوند برمی‌شمارد و ندای عبودیت ندای خداست به بندگان برگزیده و گرامی‌اش که برای حمل رسالات الهی انتخاب شده‌اند، خداوند آنها را با همین وصف «عبد» یاد می‌کند، وصفی که دلالت بر توحید خالص یعنی عبودیت خداوند متعال دارد خداوند می‌فرماید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا﴾ [الإسراء: ۱].

«پاک و منزّه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد».

و در جای دیگری چنین می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَرِ﴾ [ص: ۴۵].

«(ای محمد!) و به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، صاحبان قوت در طاعت و چشمهای بصیرت».

و در مورد سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: ﴿وَحَذِّ بِيَدِكَ ضِعْثًا فَأَضْرِبْ بِهِ ۖ وَلَا تَحْنُتْ إِنَّهُ وَجَدَنَّهُ صَابِرًا نَعِمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ [ص: ۴۴].
 «(و به او گفتیم:) بسته‌ای از ساقه‌های گندم را برگیر و با آن (همسرت را) بزن و سوگند خود را مشکن! ما او را شکبیا یافتیم؛ چه بنده خوبی که بسیار بازگشت‌کننده (به سوی خدا) بود».
 و می‌فرماید: ﴿فَاعْبُدْهُ وَأَصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ﴾ [مریم: ۶۵].
 «او (خدا) را پرستش کن؛ و در راه عبادتش شکبیا باش».
 و در مورد ملائکه می‌فرماید: ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۶].

«بلکه (فرشتگان) بندگان گرامی و محترمی هستند».
 خواهر ارجمندم! امیدوارم که این آیات جایگاه عبودیت و حصر آن برای خدا را که اوج عبودیت است، برای روشن ساخته باشد.

عبودیت یعنی «لا اله الا الله» که مشتمل بر یک نفی و یک اثبات است. نفی الوهیت از غیرخدا و اثبات انحصاری آن برای خدای یگانه... بنابراین معنی آن چنین می‌شود: هیچ معبود بر حقی نیست جز خداوند متعال.

پس عبادت یعنی: گفتار و کردار ظاهری و باطنی مورد محبت

و رضای خدا. کردار ظاهری مثل: دعا و قربانی، و باطنی مثل: خوف، امید، مددخواهی و توکل و سایر عبادات عظیم دیگری که انجام هیچ یک از آن برای غیر خدا جایز نیست و تنها باید برای خدا و خالصانه و بدور از ریا انجام گیرد، خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾. [الزمر: ۳].

«آگاه باشید که دین خالص از آن خداست.»

و می‌فرماید: ﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾. [الزمر: ۲].

«پس خدا را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان.»

و باز می‌فرماید: ﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. [غافر: ۶۵].

«زنده (واقعی) اوست؛ معبودی بحق جز او نیست؛ پس او را بخوانید در حالی که دین خود را برای او خالص کرده‌اید! ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.»

دعوت غیر خدا، چه زنده و چه مرده در کنجای این کتاب جای می‌گیرد؟ آیا بعد از قرآن راهی جز گمراهی وجود دارد؟ خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفُلُونَ﴾. [الأحقاف: ۵].

«چه کسی گمراهتر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید (زیرا او چیزی را به دعا خوانده است که خود نمی‌شنود مانند: مردگان، بتها، درختان، چه رسد به این‌که به خواننده خویش سودی را جلب، یا ضرری را از وی دفع نماید) نه فقط آنان را اجابت نمی‌گویند بلکه حتی از دعایشان (کاملاً) بی‌خبرند (و صدای آنها را هیچ نمی‌شنود!)».

و نیز می‌فرماید: ﴿يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ ذَلِكُمْ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾. [الحج: ۱۲].

«او جز خدا کسی را می‌خواند که نه زبانی به او می‌رساند، و نه سودی؛ این همان گمراهی بسیار عمیق است».

اگر شخصی که از توحید واقعی بی‌خبر بوده و در ورطه بدعت شرک افتاده، بگوید: این آیات در مورد عبادت بتها و سنگ‌هاست، در حالی که ما کسی را به فریاد می‌خوانیم که می‌شنوند و از مقربان خداست و اصل عبادت ما برای خداست.

در جواب وی می‌گوییم: این سخن نسنجیده‌ای است. آیا مگر کتاب خدا را نمی‌خوانی و در آن تعمق نمی‌کنی؟ آیا نهی موجود در آیات را نخوانده‌ای که به صراحت تمام دعا از غیر خدا را به صورت مطلق ممنوع می‌شمارند: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾. [الجن:

۱۸]. «پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

واژه «أحدأ» در آیه فوق نکره است و علمای اهل تعقل و آشنا به زبان عربی نیک می‌دانند که نکره در سیاق نفی و نهی، عمومیت را می‌رساند.

خداوند در جای دیگر می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِلرَّبِّ الْعَلَمِينَ﴾. [غافر: ۶۶].

«بگو: «من نهی شده‌ام از اینکه معبودهایی را که شما غیر از خدا می‌خوانید بپرستم، چون دلایل روشن از جانب پروردگارم برای من آمده است؛ و مامورم که تنها در برابر پروردگار عالمیان تسلیم باشم».

همچنانکه خداوند - جل جلاله - واسطه قراردادن اولیاء و صالحان توسط مشرکان را ممنوع شمرده و چنین توضیح می‌دهد که آنها نیز بندگانی مثل شما هستند، نمی‌توانند منفعتی برای خود جلب و یا ضرر و زیانی از خود دفع سازند، چه برسد به اینکه ضرر و زیان دیگران را مرتفع کنند و یا بدی از آنها باز دارند. خداوند در ادامه می‌فرماید: بلکه آن اولیاء و صالحان با وجود نزدیکی به خداوند، با خوف و امید که به وی دارند، همچنان در صدد کسب تقرب‌اند، خداوند در مورد پیغمبران، ملائکه و

صالحان چنین می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ ﴿٥٦﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾. [الإسراء: ٥٦-٥٧].

«ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: «کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید، بخوانید! آنها نه می‌توانند مشکلی را از شما برطرف سازند، و نه تغییری در آن ایجاد کنند. کسانی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می‌جویند، وسیله‌ای هر چه نزدیکتر؛ و به رحمت او امیدوارند؛ و از عذاب او می‌ترسند؛ چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است».

آیا اینها بت هستند؟

باز می‌فرماید: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ۚ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ﴾. [الزمر: ٣].

«آگاه باشید که دین خالص از آن خداست، و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند و دلیلشان این بود که: «اینها را

نمی‌پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند»، خداوند روز قیامت میان آنان در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌کند؛ خداوند آن کس را که دروغگو و کفران‌کننده است هرگز هدایت نمی‌کند».

چه شباهتی! عموم مردم امروزی اگر از آنها بخواهی که خدا را خالصانه به فریاد بخوانند و تنها او را عبادت کند و از دعا در برابر اولیاء و صالحان دست بردارند، می‌گویند: ما اینها را عبادت نمی‌کنیم مگر برای تقرب به خدا!!!

خواهرم! این بیان صریح قرآن برای هر صاحب عقل و بصری تبیین می‌کند که دعا از غیر خداوند یگانه و بی‌همتا، منافی دین اسلام و عین شرک به پروردگار جهانیان می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾. [الجن: ۲۰].

«بگو: من تنها پروردگارم را می‌خوانم (و فقط او را عبادت می‌کنم) و هیچ کس را شریک او قرار نمی‌دهم».

و باز می‌فرماید: ﴿وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾. [القصص: ۸۷].

«و (مردم را) به سوی پروردگارت دعوت کن و از زمره مشرکان مباش».

و در آیه‌ای دیگر بیان می‌کند که: ﴿ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ

وَحَدَهُ كَفَرْتُمْ^ط وَإِنْ يُشْرِكْ بِهِ تُوْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ﴿۱۲﴾
[غافر: ۱۲].

«این بخاطر آن است که وقتی خداوند به یگانگی خوانده می‌شد انکار می‌کردید، و اگر برای او همتایی می‌پنداشتند ایمان می‌آوردید؛ اکنون داوری مخصوص خداوند بلندمرتبه و بزرگ است (و شما را مطابق عدل خود کیفر می‌دهد)».

پس حال این مشرکان در روز قیامت و به هنگام آشکار شدن امور چگونه خواهد بود؟

در این آیه تدبر کن: ﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ^ط فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۸۶﴾ [النحل: ۸۶].

«و هنگامی که مشرکان معبودهایی را که همتای خدا قرار دادند می‌بینند، می‌گویند: پروردگارا! اینها همتایانی هستند که ما به جای تو، آنها را می‌خواندیم! در این هنگام، معبودان به آنها می‌گویند: شما دروغگو هستید! (شما هوای نفس خود را پرستش می‌کردید!)».

و بین که چگونه از گفتار اینان تبری می‌جویند: ﴿تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ^ط مَا كَانُوا إِلَّا نَاعِبِدُونَ ﴿۶۳﴾ [الفصص: ۶۳].

«ما از آنان به سوی تو بیزاری می‌جویم؛ آنان در حقیقت ما را نمی‌پرستیدند (بلکه هوای نفس خود را پرستش می‌کردند)».

افسوس در آن روز از حال کسانی که در دنیا برای خدا شریک قرار داده‌اند. خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۗ أُولَٰئِكَ يَنَاهُمُ نَصِيحُهُمْ مِّنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوهُمْ قَالُوا أَإِنَّ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿۳۷﴾ [الأعراف: ۳۷].

«چه کسی ستمکارتر است از آنها که بر خدا دروغ می‌بندند، یا آیات او را تکذیب می‌کنند؟! آنها نصییشان را از آنچه مقدر شده (از نعمتها و مواهب این جهان) می‌برند؛ تا زمانی که فرستادگان ما (فرشتگان قبض ارواح) به سراغشان روند و جانشان را بگیرند؛ از آنها می‌پرسند: «کجايند معبودهایی که غير از خدا می‌خواندید؟! (چرا به یاری شما نمی‌آیند؟!)» می‌گویند: «آنها (همه) گم شدند (و از ما دور گشتند!)» و بر ضد خود گواهی می‌دهند که کافر بودند».

خواهر عزیزم! واقعیت زندگی ما چگونه است؟ آیا توحید ناب در آن محقق می‌شود؟ می‌بینی که یکی به هنگام بلا و مصیبت غیر خدا را به کمک می‌خواند و می‌گوید: یا فاطمه! یا زهرا! یا معصومه! و دیگری به هنگام وضع حمل علی، را به کمک

می‌خواند. گویی که علی علیه السلام با اوست و صدایش را می‌شنود.
و این یکی به هنگام لغزیدن، "یا علی" می‌گوید.
و آن یکی اسم فرزندانش را بندگان غیرخدا می‌نامد، مثل
عبدالحسین، عبدالزهراء و عبدالرضا.

خواهرم! آیا این کارها از توحید نشأت می‌گیرد؟ سؤال این
است که آیا به هنگام بلا و مصیبت، خداوند قادر به رفع آن است
یا نه؟ و آیا خداوند حال مصیبت‌زده را می‌داند، صدایش را
می‌شنود و ندایش را پاسخ می‌دهد یا نه؟

برای ولایت و نصرت آدمی، خداوند کافی است: ﴿أَمَّنْ تُحِيبُ
الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲].

«(آیا بتها بهترند) یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و
گرفتاری را برطرف می‌سازد، و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد؛
آیا معبودی با خداست؟! کمتر متذکر می‌شوید.»

و فقط خداست که هم نزدیک‌ترین است و هم دعا را
اجابت می‌کند، و غیر او نه می‌شنوند و نه اجابت می‌کنند: ﴿وَإِذَا
سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ [البقره: ۱۸۶].

«و هنگامی که بندگان من، از تو در باره من سؤال کنند، (بگو):

من نزدیکم! دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند)».

بیا با همدیگر در این آیه تأمل نمائیم که می فرماید: ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ﴾ [الرعد: ۱۴]. «دعوت حق از آن اوست! و کسانی را که (مشرکان) غیر از خدا می خوانند، (هرگز) به دعوت آنها پاسخ نمی گویند».

و آیه زیر را دوباره بخوانیم: ﴿وَلِئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هِيَ مُمْسِكَةٌ بِرَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ [الزمر: ۳۸].

«و اگر از آنها بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟» حتما می گویند: «خدا!» بگو: «آیا هیچ درباره معبودانی که غیر از خدا می خوانید اندیشه می کنید که اگر خدا زبانی برای من بخواهد، آیا آنها می توانند گزند او را برطرف سازند؟! و یا اگر رحمتی برای من بخواهد، آیا آنها می توانند جلو رحمت او را بگیرند؟!» بگو: «خدا مرا کافی است؛ و همه متوکلان تنها بر او

توکل می‌کنند».

آیا کسی که غیر خدا، مردگان، را به فریاد می‌طلبد، این آیه را نخوانده است: ﴿وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ﴾. [فاطر: ۱۴].
«و (به فرض) اگر هم بشنوند، توانایی پاسخگویی به شما را ندارند».

و یا آیه زیر را ندیده است: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ﴾. [الأحقاف: ۵].

«چه کسی گمراهتر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید (زیرا او چیزی را به دعا خوانده است که خود نمی‌شنود مانند: مردگان، بتها، درختان، چه رسد به این‌که به خواننده خویش سودی را جلب، یا ضرری را از وی دفع نماید) نه فقط آنان را اجابت نمی‌گویند بلکه حتی از دعایشان (کاملاً) بی‌خبرند (و صدای آنها را هیچ نمی‌شنود)».

و نیز آیه: ﴿وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ﴾. [القصص: ۶۴].

«و به آنها (عابدان) گفته می‌شود: «معبودهایتان را که همتای خدا می‌پنداشتید بخوانید (تا شما را یاری کنند!)» معبودهایشان را

می خوانند، ولی جوابی به آنان نمی دهند! و (در این هنگام) عذاب الهی را (با چشم خود) می بینند، و آرزو می کنند ای کاش هدایت یافته بودند».

و همین طور آیه: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۹۷].
 «و آنهایی را که جز او می خوانید، نمی توانند یاریتان کنند، و نه (حتی) خودشان را یاری دهند».

خواهرم! آیا مردگان و زندگان [در برآوردن حاجات] برابرند؟ خداوند جواب این سؤال را اینگونه بیان می فرماید: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾ [فاطر: ۲۲].

«و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند! خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می رساند، و تو نمی توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته اند برسانی».

و باز می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۲۰﴾ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ [النحل: ۲۰-۲۱].

«معبودهایی را که غیر از خدا می خوانند، چیزی را خلق

نمی‌کنند؛ بلکه خودشان هم مخلوقند. آنها مردگانی هستند که هرگز استعداد حیات ندارند؛ و نمی‌دانند (عبادت‌کنندگان) در چه زمانی محشور می‌شوند».

خواهرم! این آیات روشن و روشنگر شبهه اهل شرک را کاملاً و به صراحت پاسخ می‌دهد که می‌گویند: این آیات در مورد کمک خواستن از مجسمه‌ها و بت‌هاست!! آیا مجسمه‌ها هستند که از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند؟! این مجسمه‌ها، تنها شکل و تصویری از صالحان می‌باشند. همچنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ [نوح: ۲۳].

«و گفتند: دست از خدایان و بت‌های خود بردارید، بت‌های ودّ و سُوَاع و یَعُوث و یَعُوق و نسر را هرگز رها نکنید و دست از دامنشان نکشید».

این آیه به صراحت کامل بیان می‌کند که آن اسامی مربوط به شخصیت‌های نیکوکاری بوده که بعد از وفاتشان شیطان قوم نوح را به شرک در مورد آنان گرفتار ساخت و قوم نوح مجسمه‌هایی به شکل آنان تراشیدند و به عبادت آنها پرداختند.

خدا تو را پیامرزد در این آیات اندکی تأمل کن: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ

لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ۗ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ
لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ ۗ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَكَثِيرٌ لِّقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾. [الأعراف: ۱۸۸].

«بگو:» «من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا
بخواهد؛ (و از غیب و اسرار نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه
خداوند اراده کند؛) و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای
خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید؛ من
فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند!
(و آماده پذیرش حقتند).».

﴿وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا﴾. [المائدة: ۴۱].

«(ولی) کسی را که خدا (بر اثر گناهان پی‌درپی او) بخواهد
مجازات کند، قادر به دفاع از او نیستی.».

و آیه زیر که در مورد اولیای خداست: ﴿فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ
الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا نُحُوبًا﴾. [الإسراء: ۵۶].

«آنها نه می‌توانند مشکلی را از شما برطرف سازند، و نه
تغییری در آن ایجاد کنند.».

و آیه: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾.

«و کسانی را که جز او (خداوند) می‌خوانید (و می‌پرستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند».

اگر از زاویه دیگری به این آیات بنگریم، خواهیم دید که خداوند عدم توانایی مخلوقات بر خلقت را دلیلی بر عدم توانایی‌شان بر اجابت دعا می‌داند و می‌فرماید: اجابت‌کننده دعا فقط خالق است: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخَلَّقُونَ﴾ [النحل: ۲۰].

«معبودهایی را که غیر از خدا می‌خوانند، چیزی را خلق نمی‌کنند؛ بلکه خودشان هم مخلوقند».

در این آیه بیان شده: کسی که نمی‌تواند هیچ چیزی بیافریند و خودش آفریده شده است، شایستگی آن را ندارد که در برابر او دعا نمایم حتی اگر آن شخص یک پیغمبر، یا یک ولی و یا یک نیکوکار باشد، و تنها باید در برابر خالق که خودش آفریده نشده، دعا کنیم. خداوند در مورد لزوم دعا در برابر پروردگار بندگان و ترک دعا از بندگان می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ﴾ [الأعراف: ۱۹۴].

«آنها را که غیر از خدا می‌خوانید (و پرستش می‌کنید)، بندگان همچون خود شما هستند».

این آیات به وضوح بیان می‌کنند که شریعت اسلام به دعای خدای یگانه امر کرده و از دعای غیر خدا نهی فرموده است و این منهج قرآن و راه و روش پیغمبران و رسولان الهی ﷺ بوده و می‌باشد.

اگر بخواهیم در مورد شرک که نقیض توحید است، مطلبی بگوئیم باید به این مطالب اشاره کنیم که:

خداوند بهشت را بر مشرکان حرام نموده است مگر توبه کنند و به توحید خدا بازگردند. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ﴾.
[المائدة: ۷۲].

«زیرا هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است؛ و جایگاه او دوزخ است؛ و ستمکاران، یار و یآوری ندارند»

و در جای دیگر فرموده که خداوند اهل شرک را در صورتی که بر شرک بمیرند، نمی‌آمرزد: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾.
[النساء: ۴۸].

«خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد! و پایین‌تر از آن را برای هر کس (بخواهد و شایسته بداند) می‌بخشد. و آن کسی که برای

خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است». پس ای خواهر ارجمندم! از این گناه بزرگ و ظلم عظیم دوری کن و برحذر باش. ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾. [لقمان: ۱۳].
«واقعاً شرک ستم بزرگی است».

قلبت را از آلودگی و نجاست شرک و بندگی غیرخدا پاک گردان و بدان که محبت خدا تنها از کانال پیروی از رسول اکرم ﷺ امکان‌پذیر است، همچنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. [آل عمران: ۳۱].

«بگو: «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است».

و آگاه باش و نگذار که در زمره تیره‌بختانی گردی که گمراهی و بدبختی از پدران و اجدادشان را به ارث برده‌اند، همانهایی که به خاطر این تقلید افسوس می‌خورند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾. [الزخرف: ۲۳].

«ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم». **خواهرم!** به قرآن، آن نور روشنگری که باطل نه از پیش رو و

نه از پشت سر به سراغش نمی‌آید و از جانب خداوند حکیم و ستوده نازل گردیده است، چنگ بزن. آیا در قرآن چیزی درباره قبور اولیاء و صالحان ذکر شده است؟ آیا دعای غیر خدا را در آن می‌بینی؟ آیا قرآن مردم را به رفتن بر سر مقابر و اعتکاف در آنجا تشویق می‌کند؟ آیا در قرآن می‌بینی که کسی حاجت خود را از اولیاء طلب کند؟ آیا در قرآن استغاثه و مددخواهی از معصومه و زینب و حسین و ... و ... وجود دارد؟

پس ای خواهر فرزانه‌ها! توبه و بازگشت به سوی خدای یگانه و غالب بر همه چیز، تنها راه رهایی است. خداوند خود می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ^{۷۸} وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿۷۹﴾ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَخُلِدْ فِيهِ مُهَانًا ﴿۸۰﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۸۱﴾﴾ [الفرقان: ۶۸-۷۰].

«و کسانی که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند؛ و انسانی را که خداوند خورش را حرام شمرده، جز بحق نمی‌کشند؛ و زنا نمی‌کنند؛ و هر کس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید. عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد، و همیشه با خواری در آن

خواهد ماند. مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می‌کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است».

پس در توبه از شرک و بدعت و روکردن به غیر خدا پیش‌دستی کن.

در بازگشت به توحید عجله کن ... چرا که آمرزشی برای شرک نیست: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾. [النساء: ۴۸].

«خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد! و پایین‌تر از آن را برای هر کس (بخواهد و شایسته بداند) می‌بخشد. و آن کسی که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است».

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ تَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ ۚ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾. [طلاق: ۲-۳].

«و هرکس از خدا بپرهیزد و ترک گناه کند، خداوند برای او راه نجاتی قرار می‌دهد. و او را از جائی که گمان ندارد روزی می‌دهد، و هرکس بر خداوند توکل کند (و کار خود را به او واگذارد خدا) کفایت امرش را می‌کند، خداوند فرمان خود را به

انجام می‌رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است». **خواهر محبوبه!** تو را به تلاوت مکرر، تأمل و تدبر در آیات زیر و معانی آنها سفارش می‌کند: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرَدُونَ﴾ [الأنبياء: ۹۸].

«ای کافران ستمگر! شما و آنچه غیر خدا می‌پرستید، هیزم جهنم خواهید بود؛ و همگی در آن وارد می‌شوید». ﴿لَوْ كَانَتْ هَتُولَاءَ ِالْهَةِ مَا وَرَدُوهَا ۗ وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [الأنبياء: ۹۹].

«اگر اینها خدایانی بودند، هرگز وارد آن (جهنم) نمی‌شدند! در حالی که همگی در آن جاودانه خواهند بود». ﴿لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۰].
«برای آنان در آن (دوزخ) ناله‌های دردناکی است و چیزی نمی‌شنوند».

﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۱].

«(اما) کسانی که از قبل، وعده نیک از سوی ما به آنها داده شده (مؤمنان صالح) از آن دور نگاهداشته می‌شوند».

﴿لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا ۗ وَهُمْ فِي مَا أُشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾

[الأنبياء: ۱۰۲].

«آنها صدای آتش دوزخ را نمی‌شوند؛ و در آنچه دلشان بخواهد، جاودانه متنعم هستند».

خواهرم! «الذین سبقت لهم الحسنی» کیانند؟

خواهرم! خداوند در این آیات به صراحت به بعضی از حقایق ثابت اشاره فرموده است و واقعیت نیز گواه این مطلب است که همیشه طایفه‌هایی از بشر، پیغمبران و صالحان را پرستش کرده و آنها را با خدا شریک ساخته‌اند. خداوند حکم صادر کرده که هر کس غیر او را پرستد با معبودان خیالی‌اش وارد آتش جهنم شود، ولی از آنجا که بعضی از این معبودان خود به پرستیده شدن راضی نیستند و از شرک نهی می‌کرده‌اند و بلکه خود امامان توحید و دعوتگران به سوی آن بوده‌اند خداوند نجات و دورساختن آنها از آتش جهنم را بیان فرموده و از همین امامان را «الذین سبقت لهم الحسنی» تعبیر کرده است.

خواهرم! دلالت آیات واضح و صریح است، ولی تدبیر در معانی آنها کجا رفته؟! باید توفیق، استواری و راهیابی را از خداوند متعال بخواهیم.

بخش سوم: جایگاه قرآن کریم

خواهرم! خداوند متعال ما را از این طریق اکرام نموده که امت بهترین پیامبران گردانده و بهترین کتاب آسمانی را برای ما فر فرستاده و آن را مخصوص امت ما گردانیده است. خداوند می‌فرماید: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿۱۵﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۶﴾﴾. [المائده: ۱۵-۱۶].

«(آری)، از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد. خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت، هدایت می‌کند؛ و به فرمان خود، از تاریکیها به سوی روشنایی می‌برد؛ و آنها را به سوی راه راست، رهبری می‌نماید.»

قرآن قلعه محافظ، نعمت ماندگار، حجت قاطع، دلالت واضح، شفاء برای قلب‌ها و داور عادل برای امور شبهه‌ناک است. کلامی است رسا و گفتاری است که فیصله‌دهنده بوده و از هزل بدور است. چراغی است که نورش خاموش نمی‌شود و شهابی است که پرتو و درخشندگی‌اش پایان نمی‌پذیرد. دریایی است که رسیدن به

عمق آن ممکن نیست. بلاغت آن عقلها را متحیر ساخته و فصاحت آن بر هر نوشته‌ای تأثیر گذاشته است. حسن ارتباط اوایل و اواخر آن حیرت‌آور است. اشارات بدیع و حسن انتقال از داستانه‌های شگفت به مواعظ کوبنده و ضرب‌المثل‌های رایج و مباحث تعجب‌برانگیز و عبرت‌آمیز و مباحث تنزیه خدا و توبه و استغفار در قرآن معجزه‌ای کامل است. هر جا که کلام امیدبخش است، تفصیل یافته، و هر جا سخن از انذار و ترساندن است، راه اجمال را پیموده است. وعده‌هایش آراسته شده و وعیدهایش تکان‌دهنده است. دعوتش جذاب و منع و نهی‌اش آمیخته با رعب و هشدار است. مواعظ را با مهربانی، و ترغیب را با تشویق قرین نموده است. پس باید پاک و منزّه باشد خدایی که این قرآن را برای قلبها به سان چشمه‌های حیات‌بخش آب گردانیده و آن را با بدیع‌ترین شیوه و گواراترین اسلوب به جریان انداخته است. خوشبخت آنکه عزم و اراده‌اش را معطوف به آن می‌نماید و تفکر و تصمیم‌گیری‌هایش را بر آن بنا می‌نهد، و پیروز آنکه خداوند توفیق تدبیر در قرآن را به او داده و او را برای یادآوری آن به مردم انتخاب نموده است.

خواهرم! خداوند این قرآن را فرو فرستاده تا منهجی برای بهترین و خوشبختانه‌ترین زندگی گردد و راهنمایی شود که مردم

را به استوارترین و موفقیت‌آمیزترین راهها هدایت می‌کند: ﴿فَمَنْ
 اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ﴿١٢٣﴾ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ
 لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَىٰ ﴿١٢٤﴾﴾. [طه: ۱۲۳-۱۲۴].

«هر کس از هدایت من پیروی کند، نه گمراه می‌شود، و نه در
 رنج خواهد بود. و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی
 (سخت و) تنگی خواهد داشت؛ و روز قیامت، او را نابینا محسوس
 می‌کنیم».

خواهد دوست داشتند! کلام پروردگاران در اختیار ماست و
 خدا آن را از اشتباه و تحریف مصون ساخته است و آن را کلام
 فیصله‌بخش همه زمان‌ها و مکان‌ها گردانیده است: ﴿لَّا يَأْتِيهِ
 الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ۖ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾﴾.
 [فصلت: ۴۲].

«هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن
 نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل
 شده است».

پیمودن راه استوار و صراط مستقیم در قرآن بیان شده است،
 پس قرآن نور و روشنی و شفای قلبهاست. هر کس به آن تمسک
 جوید، هدایت می‌یابد، و هر کس به آن عمل کند، رستگار

می‌شود. خداوند هدایت را در آن قرار داده و همان را وسیله هدایت برای هر کس از بندگان تقوی پیشه‌اش که خود بخواهد، گردانیده است: ﴿الْم ﴿۱﴾ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ ۗ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [البقره: ۱-۲].

«الْم (حروف مقطعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره‌های قرآن آمده است، سر الهی در قرآن است و جز خداوند متعال کسی دیگر این سر را نمی‌داند. خداوند عربها را با این حروف مقطعه به مبارزه با قرآن فرامی‌خواند، بدین معنا که این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن می‌گویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند نیست، نظیر آن را بیاورند پس معلم می‌شود که قرآن از نزد خداوند است نه از طرف محمد ﷺ). آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است».

خواهر ارجمندم! خداوند سبحان وعده داده که قرآن را از بیهوده‌کاری بیهوده‌کاران و تحریف غلوکنندگان حفاظت نماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم».

یکی از راههای حفظ قرآن در قلبها و مصحفها، مداومت بر تلاوت آن و پایبندی به مطالعه آن و اعمال باطنی و آداب ظاهری آن است.

خواهرم! هدف خداوند از فروفرستادن قرآن، عمل به اوامر پرهیز از نواهی آن، تصدیق اخبار آن و مباحث مطرح شده از عالم غیب در آن و پند و عبرت‌پذیری از سرگذشت امتهای گذشته است، نه پشت سرانداختن آن و ایمان به بعضی از آن و کفر به بعضی دیگر از آن: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبْرَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾. [ص: ۲۹].

«این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبر کنند و خردمندان متذکر شوند».

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾. [محمد: ۲۴].

«آیا آنها (منافقان) در قرآن تدبر نمی‌کنند، یا بر دلهایشان قفل نهاده شده است؟!».

خواهرم! قرآن کریم منهج زندگی و آیین و برنامه و شریعت خداوند برای ساکنان [با شعور] روی زمین است. خداوند خواسته که کسی جز حکم او را طلب نکند و جز به آنچه که موافق و مطابق با آن است ایمان نیاورد و خواسته که از تراوشات ذهنی

مردمان شرق و غرب دوری کنیم تنها قرآن داور عادل است:
 ﴿أَفَحُكْمَ الْجَهْلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾
 [المائدة: ۵۰].

«آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند؟! و چه کسی
 بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند».

و باز می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا
 أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ
 أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾ وَإِذَا
 قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ
 عَنْكَ صُدُودًا ﴿٦١﴾ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ
 جَاءُوكَ تَخَلِّفُونَ بِاللَّهِ إِنَّ آرْدَنَّا إِلَّا إِحْسَنًا وَتَوَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۰-۶۲].

«ای پیامبر! آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از
 کتابهای آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند،
 ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با
 اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان
 می‌خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه‌های دور دستی بیفکند. و
 هنگامی که به آنها گفته شود: «به سوی آنچه خداوند نازل کرده، و
 به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می‌بینی که (از قبول دعوت) تو،

اعراض می‌کنند. پس چگونه وقتی به خاطر اعمالشان، گرفتار مصیبتی می‌شوند، سپس به سراغ تو می‌آیند، سوگند یاد می‌کنند که منظور (ما از بردن داوری نزد دیگران)، جز نیکی کردن و توافق (میان طرفین نزاع)، نبوده است».

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾. [النساء: ۶۳].

«آنها کسانی هستند که خدا، آنچه را در دل دارند، می‌داند. از (مجازات) آنان صرف نظر کن! و آنها را اندرز ده! و با بیانی رسا، نتایج اعمالشان را به آنها گوشزد نما».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾. [النساء: ۶۴].

«ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می‌گذازدند)، به نزد تو می‌آمدند؛ و از خدا طلب آمرزش می‌کردند؛ و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد؛ خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند».

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا

يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿[النساء: ۶۵].

«به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند».

خداوند هدایت و رستگاری را در این کتاب ارزشمند یک جا جمع کرده است: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾ [الإسراء: ۹].

«این قرآن، به راهی که استوارترین راه‌هاست، هدایت می‌کند؛ و به مؤمنانی که اعمال صالح انجام می‌دهند، بشارت می‌دهد که برای آنها پاداش بزرگی است».

در آن شفاء نهاده است: ﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾ [فصلت: ۴۴].

«بگو: «این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورده‌اند هدایت و درمان است؛ ولی کسانی که ایمان نمی‌آورند، در گوشه‌هایشان سنگینی است و گویی نابینا هستند و آن را نمی‌بینند؛ آنها (همچون کسانی هستند که گوئی) از راه دور صدا زده می‌شوند».

آیات این کتاب عظیم و این چراغ نورانی در قلب مشرکان

تأثیر گذاشت و آنها را از شرک به توحید و از سرکشی و طغیان به اطاعت و بندگی متمایل ساخت. یکی از مشرکان که صدای پیغمبر را در نزدیک کعبه به هنگام تلاوت آیات وحی شنیده، می‌گوید: سوگند به خدا! هیچ وقت کلامی زیباتر و امری عادلانه‌تر از این نشنیده بودم. و به این ترتیب کلمات و آیات قرآن در نفس او تأثیر گذاشت و به دنبال آن صداهای آهسته‌ای به عقل و قلبش وارد می‌شد که آنها را به آرامی به سوی هدایت قرآنی سوق می‌داد. شخص مقتدر دیگری که در جاهلیت بر مسلمانان سخت می‌گرفت وقتی آیات سوره طه را شنید که: ﴿طه ۱﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ ﴿[طه: ۱-۲].

«طه. ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بینگنی».

تا آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ [طه: ۱۴].

«من «الله» هستم؛ معبودی بحق جز من نیست! مرا بپرست، و نماز را برای یاد من بپادار».

این آیات ستون‌های شرک را در درون این شخص مقتدر شکست و صخره‌های جاهلیت وی را ذوب نمود و او را چنین به

سخن آورد: «کسی که این کلام را گفته است، شایسته نیست با غیر خود عبادت شود.» و به این ترتیب همین مرد به مرحله‌ای از ایمان رسید که هر وقت از راهی می‌گذشت، شیطان از راه دیگری می‌رفت، و این شخص کسی نبود جز فاروق، عمر بن خطاب رضی الله عنه.
خواهرم! آیا تا به حال به دانشگاه قرآن فکر کرده‌ای! که چگونه نسلی را تربیت کرد که در تاریخ اسلام و بلکه در تاریخ بشریت بی‌نظیرند؟

نسل صحابه گرامی رضی الله عنهم، آن تعداد افراد پاک و نیکوکاری که بعد از آنها تا به حال چنین تعدادی از این افراد در هیچ جایی مشاهده نشده است. تنها علت آن وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در بین اصحاب نبوده است و بلکه سبب مهمتر این بوده که صحابه رضی الله عنهم از چشمه قرآن نوشیده و سرشت آن را به خود گرفته بودند و قرآن را می‌خواندند تا خودشان، اهل عیال و جامعه‌شان به آن عمل کنند.

قرآن گنج‌های خود را نمی‌بخشد مگر به کسی که با این روحیه به آن روی آورد، روحیه شناخت و معرفت و عملی کردن آن. به جریان تحریم شراب در کتابهای تفسیر نگاه کن.

اما بعد... **خواهر فاطمه!**

این برنامه جاودانه از روز اول عقل مردمان را، چه مؤمن و چه

کافر، متحیر ساخته بود. بزرگان جاهلیت در برابر آن گردن کج کرده بودند و بلاغت و ادب در برابر آن به زانو درآمده بودند، و این به معنی گواهی بزرگداشت قرآن و بر حق بودن و مایه پند و اندرز بودن آن است، جهان را وارد مرحله جدیدی کرد. چون آن، کلام پروردگار جهانیان بود و بر خرد و اندیشه حکمرانی می‌کرد... معیار جمیع کتابها بود که بر بهترین پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده بود و شریعتی گردیده بود برای بهترین امت. پس جای تعجب نیست اگر کافری بر [صحت] آن گواهی دهد! و البته ما از گواهی او بی‌نیازیم.

خواهرم! به نوشته‌های علمای غرب و شرق پیرامون قرآن نگاهی بینداز و به عنوان مثال کتاب «قالوا عن الاسلام» تألیف «عماد خلیل» را مطالعه کن تا به اخبار سرسام‌آور و اعترافات آنان به صداقت و قدرت تأثیر این کتاب جاودانه پی ببری.

ولی **خواهر عزیزم!** هم مذهبی‌های شما با این قرآن عظیم چگونه برخوردی دارند؟ خواهر ارجمندم! هدف از این سؤال ایجاد تفرقه و یا فتنه مذهبی و یا فریفتن شما نیست. نه، هرگز، سوگند به خدا! بلکه مراد تنها انتقال کلماتی است که از قلب [یک مؤمن] برمی‌خیزد و دوست دارد آنها را به قلب [خواهرش] ارزانی بدارد و نیز مراد این است که موضعگیری‌ات در برابر قرآن را

یادآوری نمایم تا با گرفتن دست یکدیگر وحدت اسلامی مطلوب را محقق سازیم که در کتاب خدا یکی از اصول اساسی و آیین جاودانه زندگی است.

خواهرم! تو و هر مسلمان دیگری به نقش حکومت‌های اسلامی و اهتمام آنها در چاپ قرآن شریف و نقش دانشگاه‌ها و مدرسه‌ها و مکتب‌ها در عنایت به قرآن خوب واقف هستید، و مسابقات جهانی قرآن کریم و حلقه‌های درسی مخصوص حفظ قرآن بر تو پوشیده نیست، همه این کارها از باب عنایت و اهتمام به کتاب مقدس خداست، و اینها علاوه بر مؤسساتی است که مخصوص برنامه‌ریزی و تشویق برای چاپ، تدریس، حفظ، تلاوت و تفسیر قرآن هستند، مثل دانشگاه شریف ازهر که صحبت درباره آن و اهتمامش به قرآن بیهوده است، چراکه بدیهی‌تر از آن است که نیاز به تعریف داشته باشد. ازهر، مناره قرآن و دانشگاه حافظان است... و صدها هزار حافظ قرآن تحویل امتداده که آنها نیز تلاوت کتاب خدا را به جهانیان آموخته‌اند و ازهر میلیون‌ها نسخه از قرآن را برای خدمت به کتاب خدا، چاپ کرده است.

در مورد درس‌هایی که خادم و مدافع قرآن شمرده می‌شوند و خارج از حد احصاء هستند نیز سابقه ازهر روشن است، کافی است به فهرست درس‌های سطح عالی دانشگاه، نگاهی بیندازی تا

شگفت زده شوی. وضعیت دانشگاه‌های عربستان سعودی، تونس، سوریه، مغرب، کشورهای خلیج و سایر کشورهای اسلامی نیز بر کسی پوشیده نیست.

ولی **خواهرم!** نقش هم‌مذهبی‌های تو در این باره چه بوده است؟ علماء و متفکرانتان در مورد قرآن چه دیدگاهی دارند؟ برای اینکه به ظلم و افتراء متهم نشوم و برای اثبات صحت ادعایم از منبع مطلع و مؤسسات علمیه مورد اعتماد نقل قول می‌کنم و نه از افراد نادانی که اقوالشان اعتبار ندارد و نه حتی از یک عالم، چون احتمال تقصیر و کوتاهی از ناحیه وی متصور است:

دکتر جعفر باقری، استاد در شهر تهران می‌گوید: «یکی از ستونهای اساسی که با وجود حجم و اهمیت آن، اهتمام منسجمی از ناحیه حوزه به آن نشده، قرآن کریم و سایر علوم و معارفی است که متعلق به آن است. قرآن «ثقل اکبر» و منبع اصلی اسلام است ولی با این وجود مشاهده می‌شود که به علوم این کتاب شریف، توجه مطلوب نمی‌شود و در اثنای اهتمام و عنایات جاری در حوزه علمیه در جایگاه مناسب خودش قرار داده نمی‌شود و بلکه در ضمن مناهجی که یک طلبه در طول تحصیل در حوزه علمیه می‌آموزد، قرآن چندان جایگاهی ندارد و در هیچ مرحله‌ای

از مراحل تحصیل قرآن را نه کم و نه زیاد، نمی‌آموزد و به این ترتیب یک طلبه در حوزه می‌تواند مراتب علم را طی کند و به غایت آن که درجه اجتهاد است برسد بدون اینکه علوم قرآنی را فرا گرفته باشد، و یا به قرآن اهمیاتی ورزیده باشد ولو در حد تلاوت و تجوید آن. این امر حساس باعث بروز مشکلاتی اساسی و کوتاهی حقیقی در واقعیت حوزه علمیه شده، به گونه‌ای که این واقعیت نه قابل تشکیک و تردید است و نه قابل انکار»^۱.

و آیت الله خامنه‌ای رهبر دینی حکومت جمهوری اسلامی می‌گوید: «جای تأسف است که ما می‌توانیم درس [حوزی] بخوانیم و آن را تا مرحله کسب اجازه اجتهاد ادامه دهیم، بدون اینکه به قرآن - ولو یک مرتبه - مراجعه داشته باشیم!! چرا باید اینگونه باشد؟! زیرا درس‌هایمان بر مبنای قرآن نیست»^۲.

و آیت الله محمد حسین فضل‌الله می‌گوید: «با این واقعیت برخورد می‌کنیم که حوزه علمیه نجف یا قم و یا غیره منهجی برای تدریس قرآن در اختیار ندارند»^۳.

آیت الله خامنه‌ای می‌گوید: «حوزه‌های علمیه از قرآن فاصله

۱- ثوابت و متغیرات الحوزه العلمیه، ص ۱۰۹.

۲- همان، ص ۱۱۰.

۳- همان، ص ۱۱۱.

گرفته‌اند و امروزه عدم انس ما با قرآن باعث ایجاد مشکلات فراوانی شده و قطعاً مشکلاتی برای آینده ما نیز پیش خواهد آمد و این دوری از قرآن باعث کوتاه‌نظری ما شده است»^۱.

با توجه به آنچه گفتیم می‌پرسیم: چگونه حوزه‌های تخصصی دینی - شرعی شیعه آیات عظام را فارغ‌التحصیل می‌سازد بدون اینکه قرآن به آنها بیاموزد ولو در حد تلاوت؟! چگونه طلبه دینی درسهایش را از ابتدا تا رسیدن به لقب «آیت الله» ادامه می‌دهد بدون اینکه قرآن را ولو در حد تلاوت بیاموزد؟ این خلل عظیمی است که به سراغ «ثقل اکبر» آمده است!

خواهرم! آیا بعد از این نقل‌قول‌ها این سؤال را از خودت نمی‌پرسی که چرا شیعیان به قرآن اهتمام نمی‌ورزند؟

جواب سؤال همان بدبختی بزرگ، و همان پیش‌آمد ناگوار است. شیعیان قرآن امروزی را همان قرآنی نمی‌دانند که بر پیغمبر ﷺ نازل شد، بلکه می‌گویند: آن قرآن تحریف و تبدیل و تغییر یافت، چیزهایی بر آن اضافه و چیزهایی از آن حذف گردید. پناه به خدا از این عقیده که مسلمان با هر عقیده‌ای نمی‌تواند آن را بپذیرد.

آری، **خواهرم!** این حقیقتی است که شاید تعداد زیادی از شما

چیزی از آن نمی‌دانید! و یا شاید بعضی می‌دانند ولی جرأت تصدیق آن را ندارند زیرا نیک می‌دانند که این عقیده‌ای است که بنیان «ثقل اکبر» را ویران می‌کند و از نزدیک شدن به آن نهی می‌کند. «لا حول ولا قوة إلا بالله»، آیا عاقلانه است که کفار به کتاب پروردگاران اهتمام بورزند و ما بگوییم: تحریف شده است؟!!

برای اثبات این مدعا از چند منبع و مرجع مورد اعتماد شیعه، اقوالی را - به کمک خدا - بازگو می‌کنیم:

طبرسی در کتاب احتجاج می‌گوید: «چنانچه بخواهم همه آن چیزهایی را که از قرآن حذف شده و یا تحریف و تبدیل و ... شده، بازگو نمایم سخن به درازا می‌کشد و باعث می‌شود مناقب و ستایش‌های دوستان و مذمت‌های دشمنان آشکار شود در حالی که بنابر اصل تقیه باید مخفی بمانند»^۱.

کاشانی در مقدمه تفسیرش، بعد از ذکر و اثبات تحریف و نقص آن توسط صحابه رضی الله عنهم می‌گوید: «از جمیع این روایات و اخبار دیگری که از اهل بیت علیهم السلام روایت شده، این مطلب فهمیده می‌شود که قرآن کاملاً همان قرآنی نیست که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است: بلکه بعضی از آن خلاف وحی نازل شده بر محمد

است. بعضی از آن تغییر و تحریف شده و مقدار زیادی از آن حذف شده است، از جمله: اسم علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ در بسیاری از مواضع، لفظ آل محمد وآلِهِمُ در بیشتر از یک جا، اسامی منافقان در مواضع خود و همچنین از این روایات برداشت می‌شود که قرآن فعلی ترتیبی غیر از آن ترتیب مورد رضایت خدا و رسولش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دارد. علی بن ابراهیم قمی نیز بر همین باور بوده است^۱.

کاشانی در ادامه می‌گوید: «بنابراین جای هیچ اعتمادی باقی نمی‌ماند، زیرا بر این اساس هر آیه‌ای از آن احتمال دارد که تحریف شده و تغییر یافته و برخلاف وحی باشد. پس قرآن از حجیت می‌افتد و فایده آن و فایده امر به پیروی از آن و سفارش به تمسک به آن و ... منتفی می‌شود»^۲.

مجلسی در اثنای شرح حدیث هشام بن سالم از ابو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ که می‌گوید: «قرآنی که جبرئیل برای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آورد هیفده هزار آیه بود». در شرح این حدیث می‌گوید: «در بعضی از نسخه‌ها هشام بن سالم به جای هارون بن سالم ذکر شده و هشام موثق و مورد اعتماد است، پس این خبر صحیح است و پوشیده نیست که این خبر و بسیاری از اخبار صحیح، صراحت کاملی بر

۱- کاشانی: تفسیر صافی، 32/1.

۲- همان، 33/1.

نقص قرآن و تغییر آن دارند و به عقیده من اخبار موجود در این باب متواتر معنوی هستند و دور انداختن همه آنها باعث بی‌اعتمادی به کل اخبار می‌شود. بلکه به گمان من اخبار موجود در این باب از اخبار موجود در مورد امامت کمتر نیستند، پس چگونه امامت با آن اخبار ثابت می‌شود ولی تحریف قرآن ثابت نمی‌شود؟^۱

جزائری در مورد قراءات هفتگانه می‌گوید: «پذیرش تواتر همه و وحی بودن همه آنها به این معنی که جبرئیل همه را بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم خوانده باشد باعث دورانداختن اخبار مستفیض و بلکه متواتری می‌شود که به صراحت بیان می‌کنند قرآن در کلام و ماده [لغات] و اعراب [کلمات] تحریف شده است. در حالی که یاران ما [شیعیان] بر صحت اخبار تحریف و تصدیق آن اتفاق نظر دارند»^۲.

نعمت‌الله جزائری در جای دیگری از همان کتاب سخنش را در این باب این گونه بیان می‌کند: «جای تعجب نیست که اخبار موضوع و جعلی فراوان باشد، زیرا آنها بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی از دین را تغییر داده و تبدیل کردند که از این بزرگتر است، مثل

۱- مجلسی: مرآة العقول فی شرح احادیث الرسول، جزء 12، ص 525.

۲- جزائری: الانوار النعمانیة، 2/ 357.

تغییر قرآن، تحریف کلمات آن و حذف مداخل آل رسول الله ﷺ و امامان معصوم و حذف فضیحت‌های منافقان و کارهای بدشان، همچنانکه در «نور القرآن» به آن می‌پردازیم.^۱

ابوالحسن عاملی در مقدمه تفسیرش می‌گوید: «بدان! حقیقت مسلمی را که روایات متواتر بیان می‌کنند و چاره‌ای جز پذیرفتن آن نیست، اینکه قرآنی که در دست ماست بعد از رسول اکرم ﷺ دستخوش تغییراتی شد و آنان که بعد از پیغمبر ﷺ آنرا جمع‌آوری کردند، کلمات و آیات بسیاری را از آن حذف نمودند، و تنها قرآنی که از این تغییر و تحریف در امان ماند و موافق و مطابق با وحی نازل شده بود، قرآنی بود که علی عَلَيْهِ السَّلَام آن را جمع‌آوری و حفظ نمود تا اینکه آن را بعد از خود، به فرزندش حسن عَلَيْهِ السَّلَام سپرد و همین گونه دست به دست تا حضرت قائم عَلَيْهِ السَّلَام گشت و امروز در نزد آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام محفوظ است».^۲

نوری طبرسی نیز می‌گوید: «استاد جزایری کلامی به این مضمون دارد که: یاران ما [شیعیان] بر صحت اخبار مستفیض و بلکه متواتر که وقوع تحریف در قرآن را به صراحت بیان می‌کنند، اتفاق نظر دارند».^۳

۱- همان، ۱/ ۹۷.

۲- عاملی، ابوالحسن: مرآة الأنوار ومشكاة الأسرار، ص ۳۶.

۳- نوری طبرسی، فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الأرباب، ص ۳۱.

مفید می‌گوید: «اخبار وارده از امامان در مورد اختلاف قرآن و حذف و نقصانی که ستمکاران پدید آوردند، در حد مستفیض می‌باشند»^۱.

علامه سید عدنان بحرانی بعد از ذکر روایاتی که به گمان خودش خبر از تحریف می‌دهد، می‌گوید: «اخباری که از حد احصاء خارجند و از حد تواتر هم فراتر رفته‌اند و فایده چندانی در نقل و بازگوکردن آنها نیست به خاطر شیوع قول به تحریف و تغییر قرآن در بین فریقین [شیعه و سنی] و مسلم بودن آن در نزد صحابه و تابعان و بلکه به این خاطر که اجماع فرقه رستگار [شیعه] بر وقوع آن است و قول به تحریف از ضروریات مذهبشان بوده و روایات بسیاری دال بر این مطلب‌اند»^۲.

خواهرم! اقوال بسیار دیگری از این قبیل که من از ذکر آنها خودداری می‌کنم زیرا می‌ترسم شنیدن آنچه که دوست نداری، بر تو سنگینی کند.

خواهر ارجمندم! آیا می‌بینی که من تهمت نمی‌زنم و بر کسی افترا نمی‌بندم؟ حاشا و کلا. بلکه قول به تحریف عقیده‌ای است که من آن را از کتابهای شیعه و محدثان خبره‌شان استخراج کرده‌ام

۱- مفید: مقالات، ص ۹، بیروت، دارالکتاب الاسلامی.

۲- مشارق الشموس الدریة: (ص: ۱۲۶)

و نقش من تنها انتقال بعضی از آن اقوال به شما بود و بس. پیرامون این مسأله اقوالی را در مصادر و منابع شیعی دیده‌ام که فردی چون شما تیزهوش و روشنفکر به محض شنیدن به بطلان آنها پی خواهی برد. چگونه این اقوال را بپذیریم در حالی که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم». خداوند می‌فرماید: حفظ و صیانت از آن را خودم به عهد می‌گیرم و اینها می‌گوید: قرآن تباہ شده و صیانت نشد!! خداوند می‌فرماید: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ۗ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ [فصلت: ۴۲].

«هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است».

و شیعه می‌گوید: باطل از همه اطراف به سراغ قرآن آمد!! سبحان‌الله! هوی‌پرستی چگونه آنها را به این پرتگاه عمیق سوق داده است. ولی خداوند متعال چه نیک در مورد آنان می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُمْ لَتَذَكَّرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿١١٠﴾ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ

﴿وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ ﴿وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ﴾ ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾. [الحاقه: ۴۸-۵۲].

«و آن (قرآن) تذکری برای پرهیزکاران است. و ما می‌دانیم که بعضی از شما (آنرا) تکذیب می‌کنید. و آن مایهٔ حسرت کافران است. و آن (قرآن) یقین خالص است. حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح‌گوی (و او را از هرگونه عیب و نقص منزّه گردان)».

خواهرم! چقدر شگفت‌زده می‌شوم وقتی دختر جوانی را می‌بینم که خودش ایده و تفکر خود را بنا می‌نهد و با تعقل خود سراغ کتاب پروردگارش می‌رود و خودش در آن تدبر و تأمل می‌نماید و در نهایت به آنچه که خودش صواب می‌داند، پایبند می‌گردد.

بیاید از خدا کمک بگیریم و دستهایمان را به سوی او دراز کرده و بگوییم: پروردگارا! ما را به راه هدایت و سعادت راهنمایی کن. پروردگارا! حق را به ما حق بنمایان و پیروی از آن را نصیب ما بگردان و باطل را باطل جلوه بده و پرهیز از آن را نصیب ما بگردان.

بخش چهارم: زنانی که مثل سایر زن‌ها نیستند

آری **خواهرم!** آنها زنانی بودند که با همه زن‌های دیگر تفاوت داشتند، تفاوت در این بود که آنها به شرف و منزلت والا و مقام بالایی نایل شده بودند.

آری آنها از تمام زن‌ها متمایز بودند. خداوند آنها را انتخاب و برگزیده بود تا همسران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشند و از این طریق به کمال و فضیلتی بی‌همتا برسند. آنها مثل سایر زن‌ها نبودند بلکه بهتر، پاک‌تر و کامل‌تر بودند: **﴿يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتَنَّ كَاٰحَدٍ مِّنَ الْاِنْسَاءِ﴾** [الأحزاب: ۳۲].

«ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از آنان معمولی نیستید». با ازدواج با پیغمبر به این فضیلت و منزلت والا رسیده بودند، مقامی که برای هیچ زن دیگری محقق نشده و نمی‌شود.

خواهر عزیزم! صحبت کردن در مورد همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله طولانی می‌شود و فضا را عطرآگین می‌کند ولی افسار قلم را رها نمی‌کنم که در این عرصه به غایت سرکش است و تنها به ذکر یک مسأله در ارتباط با آنان اکتفا می‌کنم، مسأله‌ای که مدت زمانی طولانی است که باعث کدورت خواهران بزرگوار و فهمیده‌ام شده است. مسأله‌ای که گوش‌ها را می‌لرزاند و مؤمنان را می‌آزارد ولی

— **خواهرم!** — چاره‌ای جز پرداختن به آن نیست تا روشن گردد غرض نسبت اتهام و افتراء دادن به کسی نیست بلکه غرض بیان حقیقتی تلخ است.

دیدگاه شیعه در مورد زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و مخصوصاً عایشه دختر ابوبکر رضی الله عنه و حفصه دختر عمر رضی الله عنه بر شما پوشیده نیست. شیعه نسبت به همسران (پاک و مطهر و بزرگوار) آن حضرت صلی الله علیه و آله دیدگاه شاذ و منحرفی دارد.

لازم است ابتدا بعضی از اقوال علمای شیعه را در این باره با رعایت اختصار بازگو کنیم:

خواهر محبوبم! گمان نمی‌کنم دعای موسوم به دعای دو بت قریش که در چندین کتاب مورد اعتماد شیعه وجود داشته و تا به امروز خوانده می‌شود، بر شما پوشیده مانده باشد، دعایی که در آن گفته شده: «خداوندا (... و آن) دو بت قریش، آن دو معبود دروغین، آن دو طاغوت و اِفک را و دو دخترشان را مورد لعنت قرار بده...».

مجلسی می‌گوید: «عقیده ما در تبری، بیزاری جستن از بت‌های چهارگانه... و زنان چهارگانه است که از جمله آن زنان، عایشه و حفصه را نام می‌برد...»^۱.

و باز در کتابی دیگر می‌گوید: امام جعفر صادق - حاشا از ایشان - بعد از هر نماز واجبی چهار مرد و چهار زن را لعنت می‌کرد ... که عایشه و حفصه را نیز جزو آنها برمی‌شمارد...^۱.

شیعه گمان می‌کند که: «عایشه و حفصه با هم دست به یکی کردند تا رسول اکرم صلی الله علیه و آله را مسموم کنند»^۲.

مجلسی در کتاب دیگری می‌گوید: «عایشه و حفصه، لعنت خدا بر آنها و پدرانشان باد با نقشه‌ای که کشیدند رسول اکرم صلی الله علیه و آله با سم به قتل رساندند»^۳.

عیاشی در تفسیرش می‌گوید: «کسی که خداوند فرمود مثل آن نباشید».

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا﴾ [نحل: ۹۲].

«همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشمهای تابیده خود را، پس از استحکام، وامی‌تابید».

آن شخص عایشه بود که ایمانش را نقض کرد^۴. یعنی مرتد شد.

۱- مجلسی: عین‌الحیة، ص 599.

۲- بیاضی: الصراط المستقیم، 3/ 168.

۳- مجلسی: حیاة القلوب، 2/ 700.

۴- عیاشی: تفسیر عیاشی، 2/ 269.

در کتابهای زیادی از شیعه تکفیر عایشه و حفصه، همسران پیغمبر ﷺ، با بدترین و زشت‌ترین اوصاف بیان شده است: بیاضی در کتاب «الصراط المستقیم» دو فصل را به عایشه و حفصه اختصاص داده و فصل اول را «فصل فی ام الشرور» نامیده و مرادش از مادر شرارت‌ها، ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌باشد و در آن فصل لقب «شیطان» را به او می‌دهد، و فصل دوم را به حفصه رضی الله عنها اختصاص داده و او را [در شرارت] خواهر عایشه نامیده است.^۱

یکی از خواهران فاضل که در مدارس شیعه تدریس می‌کرد، در خاطره‌ای برای من بازگو نمود که شاید ذکر آن خالی از فایده نباشد، ایشان می‌گویند: در کلاس نقاشی، چند نقاشی به دانش‌آموزان نشان دادم که در بین آنها عکس چند حشره - مگس - نیز وجود داشت. متوجه شدم که چند دانش‌آموز در آخر کلاس در گوشی چیزهایی می‌گویند و سپس با صدای بلند می‌خندند. وقتی علت خنده‌شان را جویا شدم، پی بردم که خنده بدان سبب بوده که آنها نیز از خانواده‌های خود تقلید نموده و عایشه پاکدامن و همسر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را «ام‌الذبان = مادر مگس‌ها»!! می‌نامند.

آیا این دیدگاه با آنچه در قرآن کریم در مورد جایگاه و شرف والای آن بزرگواران بیان شده، مطابقت دارد؟!

خواهرم! بیا اندکی تأمل نماییم: پیغمبر ﷺ به آنها این اختیار را داد که بین این منزلت که عبارت از ماندن در زیر سایه پیغمبر ﷺ در دنیا و آخرت بود - هر چند که رزق و روزی‌شان در دنیا اندک و ناچیز باشد - و کالای فانی و زودگذر لذت‌های دنیوی یکی را انتخاب کنند. و آن بزرگواران ماندن با پیغمبر ﷺ را برگزیدند و آن را بر دنیا و کالای دنیوی و لذت‌های آن ترجیح دادند، خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيَ النَّبِيَّ قُلُوبًا لَّا زَوْجَ لَهَا إِن كُنتُمْ تُرَدُّنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنتُمْ تُرَدُّنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الأحزاب: ۲۸-۲۹].

«ای پیامبر! به همسرانت بگو: «اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید بیایید با هدیه‌ای شما را بهره‌مند سازم و شما را بطرز نیکویی رها سازم. و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است.»

آن بزرگواران جز خدا و رسول خدا و روز آخرت را برنگزیدند و بهترین همسران برای بهترین شوهر بودند مؤمن،

مطیع، عبادت کننده و نیکوکار گردیدند، و خداوند اجر و ثوابشان را دو برابر نمود و روزی پربرکت و ثواب گوارای چند برابر بدیشان وعده داد: ﴿وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلَ صَالِحًا نُؤْتَهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا﴾. [الأحزاب: ۳۱].

«و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت، و روزی پرارزشی برای او آماده کرده‌ایم».

با تأمل در آیه: ﴿وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾. [النور:

[۲۶].

«زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند، و مردان ناپاک نیز به زنان ناپاک تعلق دارند».

می‌توانیم به عظمت منزلت همسران پیامبر ﷺ پی ببریم: ایشان ﷺ پاک و مطهر بود، و همسرانش بهترین و بافضیلت‌ترین زنان پاک و مطهر بودند، و خداوند نیز جز بهترین و با فضیلت‌ترین زنان را برای پیغمبرش ﷺ انتخاب نمی‌کند.

خواهرم! در این آیه اندکی تأمل کن: ﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾.

[الأحزاب: ۶].

«و همسران او ﷺ مادران آنها (مؤمنان) محسوب می‌شوند».

این آیه سرشار از نکات لطیف و اشاراتی است که فوائد

بسیاری را در بردارد و جز علماء به آن پی نمی‌برند، از جمله:
 - آدم عاقل مادرش هر بدی هم روا بدارد او را تحمل می‌کند
 و صبر پیشه می‌سازد.

مادر بودن وصفی همیشگی است و نه مقطعی و فرزند از
 گفتن لغزش‌ها و عیب‌های مادر - البته اگر عیبی بوده باشد -
 خودداری می‌کند زیرا او مادرش است. خداوند نیز همسران
 پیغمبر ﷺ را «امهات = مادران» نامیده است. ولی مادران چه
 کسانی هستند؟ مادران مؤمنان و این شرف و منزلت بزرگی برای
 آن بزرگواران است، مخصوصاً که خداوند آنها را «ازواج» پیغمبر
 ﷺ نامیده و این واژه به نوعی مشاکلت، مجانست و نزدیک‌بودن
 دو زوج را می‌رساند. قرآن به هنگام بحث از اهل ایمان، همسران
 ایشان را زوج - به صیغه‌های مفرد و یا جمع - می‌نامد، مثل آیه:
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا لَهُمْ إِنَّ الصَّابِرِينَ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ [البقره: ۳۵].

«ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن».

و در مورد ذکریا عليه السلام می‌فرماید: ﴿وَأَصْلَحْنَا لَهُ رَوْحَهُ﴾
 [الأنبياء: ۹۰].

«و همسرش را (که نازا بود) برایش آماده (بارداری) کردیم».

و در مورد محمد عليه السلام می‌فرماید: ﴿الَنبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ
 أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶].

«پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است؛ و همسران او مادران آنها (مؤمنان) محسوب می‌شوند».

و باز می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلًّا لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ۚ وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ أَعْدَاءَ الْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أُجْرًا عَظِيمًا﴾. [الأحزاب: ۲۸-۲۹].

«ای پیامبر! به همسرانت بگو: «اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید بیایید با هدیه‌ای شما را بهره‌مند سازم و شما را بطرز نیکویی رها سازم. و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است».

این در حالی است که قرآن همسران مشرکان را «امراه» می‌نامد و نه «زوج»: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۚ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۚ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۚ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۚ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾. [المسد: ۱-۵].

«بریده باد هر دو دست ابولهب. هرگز مال و ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید. و به زودی وارد آتشی شعله‌ور و پر لهیب می‌شود. و نیز همسرش، در حالی که هیزم‌کش

دوزخ است. و در گردش طنابی است از لیف خرما». و باز فرموده: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾ [التحریم: ۱۰].

«خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند، اما ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت، و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند».

بنابراین چنانچه عایشه و حفصه مشرک می‌بودند می‌بایست واژه «امراه» را برای آنها ذکر نماید، قرآن حتی زن فرعون را نیز «امراه» نامید: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَجِنِّي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَجِنِّي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [التحریم: ۱۱].

«و خداوند برای مؤمنان به همسر فرعون مثل زده است در آن هنگام که گفت: پروردگارا! خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و کار او نجات ده، و مرا از گروه

ستمگران رهایی بخش».

از آنجا که فرعون خودش مشرک بود و همسرش مؤمن، خداوند همسرش را زوج او ننمیده است. باز خداوند در مورد مؤمنان می‌فرماید: ﴿وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ﴾ [البقره: ۲۵].

«و برای آنان همسرانی پاک و پاکیزه است».

به هنگام مؤمن نبودن هر دوی زن و شوهر، واژه زوج استعمال نمی‌شود، زیرا زن کافر در آخرت زوج شوهرش نخواهد بود و از او دور می‌شود همچنانکه همسران نوح و لوط از آن دو دور شدند.

اگر گفته شود: ادعای شما باطل است چون خداوند از زبان

زکریا می‌فرماید: ﴿وَكَاَنَتْ أَمْرَأَتِي عَاقِرًا﴾ [مریم: ۸].

«در حالی که همسر من نازا و عقیم است».

و در مورد ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَةٍ...﴾

[الذاریات: ۲۹].

«در این هنگام همسرش (ساره) جلو آمد در حالی که (از

خوشحالی و تعجب) فریاد می‌کشید...».

می‌گوییم: اهل لغت و بیان و مفسران این ایراد را پاسخ داده و

گفته‌اند: در چنین مواردی ذکر «امراه» مناسب‌تر است، زیرا در

سیاق حمل و زاد و ولد می‌باشد پس «امراه» نامیدن در اینجا

مناسب‌تر است. چون صفت مؤنث‌بودن که در واژه «امراه» نمایان است بهتر از واژه «زوج» مقتضی باردارشدن و وضع حمل می‌باشد.

خواهرم! خدا شما را نگه دارد. در این عبارات تأمل کن تا ببینی که بیشترین مطابقت را با الفاظ و معانی قرآن دارند. به زن مسلمانی که شوهرش کافر است و یا زن کافری که شوهرش مؤمن است، «امراه» گفته می‌شود نه زوج. پس در کتاب عظیم الهی نیک بنگر.

خواهر عزیزم! اندکی در آیه تطهیر تأمل کن. آیه‌ای که علمای شیعه به عوام می‌گویند: تنها و تنها در مورد علی و خانواده اوست. این استنتاج تنها می‌تواند از فاصل بسیار بین آنها با قرآن کریم و آیات گرانقدرش ناشی شده باشد، وگرنه دخول زنان پیغمبر ﷺ در مدلول آیه بسی بدیهی‌تر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد.

در سیاق آیات سوره مربوطه و خطابهای آن، از اول تا آخر تأمل نما: ﴿يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتَنْ كَاٰحِدٍ مِّنَ الْبِشْرِ اِنَّ اَتَّقِيْتَن فَلَآ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِيْ فِيْ قَلْبِهٖ مَّرَضٌ وَّقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوْفًا ﴿٦٦﴾ وَّقَرْنَ فِيْ بُيُوْتِكُنَّ وَّلَا تَبْرُجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولٰٓئِ وَاقْمِنَ الصَّلٰوةَ وَاٰتِيْنَ الزَّكٰوةَ وَاَطِعْنَ اللّٰهَ وَّرَسُوْلَهٗ ۗ اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ

عَنْكُمْ أَلرَّجَسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٢﴾ وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾ [الأحزاب: ۳۲-۳۴].

«ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از آنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید؛ پس به گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویند. و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. آنچه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یاد کنید؛ خداوند لطیف و خبیر است.»

کسی که در سیاق این آیات تدبر نماید، یقین می‌یابد که در مورد زنان پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده‌اند و نه غیر آنان. بلکه هر کس در آیات دقت نماید، پی می‌برد که جملات: ﴿وَقَرَنَّ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید.»

و: ﴿وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

یک آیه واحد هستند... و هر دو خطاب به زنان پیغمبر می‌باشند. ولی شیعه همیشه این قسمت از آیه را از بقیه جدا می‌کنند که: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

بدون اینکه همه آیه را به صورت کامل ذکر کنند. چرا؟ آیا به قسمتی از کتاب ایمان آورده‌اند و قسمت دیگر آن را انکار می‌کنند...؟!

چرا شیعیان در قرآن کریم تدبر نمی‌کنند، و به زبان عربی اهتمام نمی‌ورزند که زبان قرآن کریم است...؟!

خواهر ارجمندم! خداوند تو را توفیق و ثبات قدم عطا کند. در مورد فضیلت و ویژگی‌های آن بزرگواران رضی الله عنهم در اینجا چیزی نمی‌آورم و تنها سفارشم این است که برای این مطلب به کتاب خدا و سنت صحیح پیغمبرش صلی الله علیه و آله مراجعه کن، زیرا برای کسی که توفیق و ثبات قدم بخواند و عقل خود را بر مسند قضاوت بنشاند و زمام عقلش را به دیگران ندهد، این دو هم کافی‌اند و هم متضمن راهنمایی، هدایت و حفاظت از گمراهی‌اند.

بخش پنجم: آیا زن بازیچه است؟!

خواهرم! همه خوب می‌دانیم که شیعیان چگونه نکاح موقت (متعّه) را برای خود مباح ساخته و آن قدر دامن‌اش را توسعه داده‌اند که سر از کور راههایی درآورده که بهره‌ای از اسلام نبرده‌اند، و گمان نمی‌کنم حوادثی که با این دستاویز هر روز بر سر دختر [و زن‌های] جوان می‌آید، بر شما پوشیده باشد. ما زنان فطرتاً از هر چیزی که حیای ما را مخدوش و یا عفت‌مان را نگه ندارد، متنفریم. وقتی در کتاب مورد اعتماد شیعه یعنی کافی (۵۳۹/۵) دیدم که از امام نقل شده که «همانا زن بازیچه مرد است» موهامیم سیخ شد و به خود لرزیدم!!

آیا معنی این سخن را می‌دانی، خواهرم؟!

طبق این دیدگاه زن بازیچه‌ای بیش نیست که مرد هرگونه که خواست با او رفتار می‌کند، و هر طور که خواست بر او شهوت‌رانی می‌نماید!

و این برای مرد مباح و جایز است! آه خواهر بیچاره‌ام! چگونه اینان توانسته‌اند تو را به این توحش سوق دهند و روابط جنسی را به این شکل پست تعریف کنند؟!

ولی همه ماجرا همین نیست، بلکه آنها لذت‌بردن از دختر

باکره نه و یا هفت ساله را نیز مباح ساخته‌اند تنها به شرط اینکه دخول صورت نگیرد، چرا؟ به خاطر مراعات حال خانواده دختر و نه مراعات فطرت و دین و اخلاق!!

و خواهرم! وحشتناک‌تر از این مباح‌دانستن لذت‌بردن از دختر شیرخواره است، خمینی می‌گوید: «ولی سایر لذت‌بردن‌ها مثل لمس شهوت‌آمیز، در آغوش کشیدن و گذاشتن آلت تناسلی در وسط رانهای دختر ایرادی ندارد حتی اگر دختر شیرخواره باشد»^۱.

خواهر ارجمندم! فکر کن این دختر خود شما، یا دختر شما، یا خواهرت و یا یکی از بستگان نزدیک شما می‌باشد. آیا رضایت می‌دهی که فقط برای برآورده شدن شهوت یک سرکش، این کار انجام شود؟ نه، سوگند به خدا! من تو را شریف‌تر و پاکدامن‌تر از این می‌بینم، بلکه مرگ از مجرد فکر کردن به این عمل شنیع و پلید آسان‌تر است.

از تو می‌خواهم به سان محققى که دنبال حق‌جویی و حقیقت‌طلبی است، و نه مثل کسی که در آرزوی شهوت‌رانی و تلذذ گذرای دنیوی است، این اسطوره را بخوانی و در آن تأمل نمایی که به دروغ به امامان اهل بیت نسبت داده شده است: «از علی بن حکم، از صفوان روایت شده که گفت: به امام رضا علیه السلام

۱- خمینی: تخریر الوسیله، 1/ 241، مسأله شماره 12.

گفتم: مردی از دوستانانت می‌خواست سؤالی از تو بکند که نتوانست و از تو خجالت کشید، امام فرمود: سؤال چیست؟ گفت: پرسیده که آیا مرد می‌تواند از مقعد با همسرش نزدیکی کند؟ امام گفت: بله می‌تواند.^۱

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی از عبدالله بن ابی یعفر نقل می‌کند که: «از ابو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام در مورد مردی پرسیدم که از مقعد با همسرش نزدیکی می‌کند؟ جواب داد: اگر زن راضی باشد، اشکالی ندارد...»^۲.

سپس عالم بزرگ شیعی، خمینی می‌آید و نزدیکی از راه مقعد را مباح می‌شمارد و می‌گوید: «قول راجح و مشهور جواز مقاربت از راه مقعد می‌باشد اگرچه کراهیت شدیدی دارد»^۳.

به خدا سوگند! حیا و تنفر از این اقوال پست، قلم را می‌خشکاند و زبان را به لکنت می‌اندازد.

ولی در نزد اهل سنت، علماء این کار قبیح را با توجه به قبح و شناعتی که دارد «لواط» نامیده‌اند و از دیدگاه اهل سنت حکم این کار در قرآن بیان شده است، خداوند می‌فرماید: ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ

۱- استبصار، 3/243.

۲- همان.

۳- خمینی: تخریر الوسیله، 1/241، مسأله شماره 11.

لَكُمْ فَاتُوا حَرَثَكُمْ أَنِّي شِعْتُمْ ﴿[البقره: ۲۲۳].

«زنان شما محل بذرافشانی شما هستید پس هرگونه که می‌خواهید به آن محل (بذرافشانی) درآیید».

طبق این آیه، خداوند متعال اجازه نزدیکی به جایگاه کشت را داده که عبارت است از فرج، و نه اجازه نزدیکی از راه مدفوع را که مقعد نامیده می‌شود.

و باز می‌فرماید: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ﴾ [البقره: ۲۲۲].

«و از تو، در باره خون حیض سؤال می‌کنند، بگو: «چیز زیانبار و آلوده‌ای است؛ از این رو در حالت قاعدگی، از آنان کناره‌گیری کنید! و با آنها نزدیکی ننماید، تا پاک شوند».

در این آیه، خداوند متعال نزدیکی با همسران از راه فرج را در دوران قاعدگی ممنوع کرده است، در حالی که این دوره بیش از چند روز طول نمی‌کشد، پس چگونه اجازه نزدیکی از راه مقعد را می‌دهد که وجود نجاست در آن همیشگی است؟

به علاوه آیه به صراحت بیان فرموده که در دوران قاعدگی از [نزدیکی با] همسرانتان دوری کنید فقط به خاطر قاعدگی، حال آنکه اگر نزدیکی از راه مقعد جایز می‌بود، دلیلی برای منوعیتش

در دوران قاعدگی وجود نمی‌داشت.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «من أتى كاهناً فصدقه بما يقول، أو أتى امرأته حائضاً، أو أتى امرأته في دبرها، فقد برئ مما أنزل على محمد صلی الله علیه و آله و سلم»^۱.

«هرکس پیش غیبگویی برود و او را تصدیق کند، یا هر کس در حالت قاعدگی با همسرش همبستر شود و یا از راه مقعد با همسرش نزدیکی کند از [دینی] که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است خارج می‌شود».

و در حدیثی دیگر که ألبانی آن را صحیح شمرده است، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «ملعون من أتى امرأة في دبرها». «هر کس از راه مقعد با زنی نزدیکی کند مورد لعنت قرار می‌گیرد».

اینها علاوه بر آسیب‌هایی است که در نتیجه این عمل زشت متوجه سلامتی شخص می‌شود و علم پزشکی نوین آن را ثابت کرده است، و نیز علاوه بر آسیب‌هایی است که به روابط زن و شوهر وارد می‌شود زیرا هیچ آدم سالمی چنین عملی قبیحی را نمی‌پسندد.

۱- این حدیث را ابوداود روایت کرده است.

خداوندا! ما را از کارهای قبیح و گناهان و فتنه‌ها، چه ظاهر و آشکار و چه پوشیده و نهان، محافظت بفرما. آمین.

این حق آشکار و دیدگاه مطابق با پاکی، عفت و فطرت سلیم است ولی آنچه علمای شیعه مباح کرده‌اند علاوه بر اینکه مخالف قرآن و سنت است یک انحطاط اخلاقی نیز شمرده می‌شود.

خواهرم! آیا هیچ کدام از ما راضی می‌شود که خود را به چند درهم ناچیز بفروشد؟ نه، هرگز.

خواهرم! نه به دروغ بر کسی افترا می‌بندم و نه مبالغه و اغراق می‌کنم، می‌توانی به روایات شیعه در این باره مراجعه نمایی. به دروغ به امام صادق ع نسبت داده‌اند که فرمود: «با هزار نفر از آنان ازدواج کن، زیرا [زنان صیغه‌ای] به اجاره گرفته می‌شوند!».

و از باقر ع روایت کرده‌اند که فرمود: «همانا زن [صیغه‌ای] به اجاره گرفته می‌شود».

و از ابو عبدالله ع روایت کرده‌اند که فرمود: «زن صیغه‌ای از آن چهار زنی که هر مرد می‌تواند داشته باشد، محسوب نمی‌شود زیرا او به اجاره گرفته شده است».

خواهرم! آیا این کار جز سرپیچی از دستور اسلام و اهانت به کرامت زن - که اسلام به او بخشیده است - و دوری از فطرت

پاک و شریعت حکیمانه نامیده نمی‌شود؟

خواهرم! آیا باور می‌کنی این اقوال از چراغهای روشنگر اهل بیت نبوت صادر شده باشند؟ چه آدم غیرتمندی این کار را برای خودش می‌پسندد؟

خواهرم! می‌دانم که تو به این اباحی‌گری‌ها رضایت نمی‌دهی و شاید این روایات باطل را قبلاً ندیده‌ای. ولی بعد از اطلاع‌یافتن از آنها می‌خواهی چکار کنی؟ آیا مثل زنانی که بازیچه مرد نامیده می‌شوند، می‌نشینی تا شهوت‌طلبان به سراغ خودت یا خواهرت و یا دخترت بیایند؟ آیا هیچ مرد عاقل و آزاده‌ای راضی می‌شود که این چنین دختری ازدواج کند؟ که چنین سرنوشتی دارد و در بین آغوش مردان یکی او را از جلو و دیگری او را از مقعد شهوت رانی می‌کند؟!

خواهرم! مرا ببخشید که بعضی از این فتوهای علماء و مراجع معاصر شیعه، پیرامون متعه را برای بازگو می‌کنم. به خدا سوگند! وقتی بعضی از آنها را مطالعه کردم دچار اندوه و دل‌شورگی گشتم. نمی‌خواهم از ذکر کتاب «المتعّه» تألیف خانم دکتر شهلاء حائری غفلت ورزم:

دکتر شهلا حائری نوه آیت الله حائری است و کتابش تحقیقی میدانی است ... دوست ندارم مصاحبه‌های تکان‌دهنده ایشان را با

دختران جوانی که گرفتار صیغه و بی‌آبرویی شده‌اند، برای نقل نمایم و نیک‌خویی‌ام با تو و روابط صمیمانه مانع از آن می‌شود که این اخبار مایوس‌کننده را برای تو نیز بازگو کنم.

خواهرم! تنها کافی است بدانی که طوسی، عالم شیعی متقدم، اعتراف می‌کند که متعه، برای زن یک ننگ و ذلت است! و در کتابش می‌گوید: «آنچه که احمد بن محمد از ابوالحسن از بعضی از اصحاب، از ابو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام به صورت مرفوع نقل می‌کند، که امام فرمودند: (با زن مؤمن عقد موقت نکنید که باعث ذلت اوست) این حدیث شاذ بوده و سند آن مقطوع است و ممکن است مراد آن باشد که زنی را صیغه نکنید که از خانواده شریفی باشد، زیرا صیغه چنین زنی جایز نیست چون باعث ننگ خانواده‌اش و ذلت خودش می‌گردد و این کار مکروه است نه ممنوع»^۱.

می‌گویم: اگر صیغه حلال است و باعث تقرب به خداست چرا باید باعث ذلت و خواری خانواده زن گردد؟! خواهرم! آیا این عالم تو را از خانواده شریف به حساب می‌آورد، یا نظر دیگری درباره تو دارد؟! خودتان قضاوت کنید ای زنان فهیمه.

بخش ششم: نامه‌هایی که از آنها خون می‌بارد

آری **خواهرم!** نامه‌هایی که با مداد بر روی ورقه نگاشته شده بودند ولی در واقع قطرات اشکی - و اگر خواستی بگو: قطرات خونی - بودند که بر روی صفحه‌های قلب مجروح چکانده شده بودند! نزدیک‌ترین نزدیکان دست از کمک او برداشته، و عزیزترین عزیزان او را از رسیدن به هدفش بازمی‌دارند.

آری **خواهر اجمندم!** چندین نامه از خواهران گرامی‌ام به من رسید. خواهرانی که نور ایمان بر قلب‌هایشان تابیده بود و به آنها این مجال را داده بود که شب و روزهایی با آزاد اندیشی و هوشیاری و بیداری قلب و درون داشته باشند، کتاب خدا را حکم و فیصله‌دهنده خود گردانند، از قید و بندهای تقلید و تاریکی‌های تبعیت کورکورانه بگریزند، قفل جمود را با کلید اندیشه باز کنند و هر کلامی را که متکی به برهانی از سوی خدا نباشد، بسوزانند تا به وسیله آن نوری برافروزند و با آن در بین مردم به راه و حرکت خود ادامه دهند: ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرانُكُمُ الْيَوْمَ جَنَّتُ نَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾. [الحديد: ۱۲].

«این پاداش بزرگ) در روزی است که مردان و زنان باایمان را می‌نگری که نورشان پیش‌رو و در سمت راستشان و به اندازه اعمال خود بر پل صراط حرکت می‌کند (و به آنها می‌گویند: بشارت باد بر شما امروز به باغهایی از بهشت که نهرها زیر (درختان) آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهید ماند! و این همان رستگاری بزرگ است!».

اینان پی برده بودند که حق و حقیقت با مشعل نورانی کتاب خدا و هدایت پیغمبرش ﷺ عجین شده است. از طرف خدا نیز ثبات بر هدایت، لذت‌بردن از ایمان، انس‌گرفتن به عبادت‌های موحدانه و نمازخواندن در تاریکی شب‌ها و در خلوت به آنها الهام می‌شد. در آن لحظه‌های عبادات به مناجات با پروردگار جهانیان می‌پرداختند و برای لحظه‌هایی در غیرهدایت و دعوت تباه گردیده بود از او عافیت و مغفرت می‌طلبیدند لحظه‌هایی که آمیخته با ترس، اضطراب، شرمندگی، فریب شیطان را خوردن و برآوردهای غیرمنطقی تباه گردیده بود.

اینان تنها به قرآن و سنت پیغمبرش ﷺ تکیه می‌کنند و دلیل صحیح و صریح را در اصول و فروع مرجع خود می‌دانند. در مقابل اینان، گروه دیگری هستند که دلیل آنها منقولات معصومین است، حال آن منقولات به هر طریقی نقل شده باشند!

بدون عنایت به صحیح و غیر صحیح. شخص یا باید تسلیم این روایات گردد و یا اینکه کافر شمرده می‌شود، و به دروغ از امام روایت کرده‌اند که: «قبول نکردن گفتار امام، مثل قبول نکردن کلام رسول خداست، و قبول نکردن کلام رسول خدا مثل قبول نکردن کلام خداست...».

خواهرم! اندکی تفکر و تأمل در پیشگاه خدا و طلب هدایت و توفیق از او، ضامن تغییر حال و تبدیل تاریکی‌ها به نور و اندوه و کدورت به خوشبختی و صمیمت می‌باشد و این گام اول در شاهراه هدایت است.

خواهر ارجمندم! تو که یکی از پیشگامان این طریق هستی، گمان نکن که تنها رهگذر این راهی و به تنهایی باید از امواج سهمگین آن بگذری، بلکه خواهران نزدیک بسیاری با تو هستند ولی شرایط زندگی راه [آشنایی] را بر آنها بسته است. خداوند آگاه به آشکار و نهان است و با سختی، آسانی همراه است، و هر کس تقوای خدا را پیشه کند خداوند گریزگاهی برایش قرار می‌دهد. خداوند با تقدیری سابق و نافذ این را برای آن مقدر نموده است.

خواهرانی که در این مرحله هستند چاره‌ای نمی‌بینند جز اینکه قلم به دست بگیرند و کلماتی نورانی برای ما بنویسند که از قلبشان برمی‌خیزد تا بدون واسطه و بدون مقدمه بر قلب ما

بنشیند. محبت دین حق این خواهران را دور هم جمع کرده است، قرآن و معانی آن را شناخته‌اند و به توحید و غایات آن یقین حاصل کرده‌اند و بر مبنای دلایل موجود در قرآن و سنت ایمان آورده‌اند و از آن دو به سوی دیگری روی نیاورده‌اند، با وجود اینکه شرایط زندگی آنها مختلف و شیوه‌های زندگی‌شان متفاوت است: یکی از خانواده کوچک و فقیر است، دیگری دانشگاهی است، سومی دبیرستانی، چهارمی خانه‌دار، پنجمی پزشک یا پرستار و ...

و زحمات معلمان فاضل شگفت‌انگیز است زیرا به منابع و مصادر هدایت تبدیل شده‌اند، و البته جای تعجب نیست زیرا آنها اندیشمندان بلیغ و معادن احساسات و عواطف استوار هستند و شریف‌ترین وظیفه را انجام می‌دهند: وظیفه تعلیم و تربیت را. و همیشه در آمد و شد هستند. راست را از دروغ تشخیص می‌دهند، و پی برده‌اند که شنیدن همچون دیدن نیست، و به خاطر استعداد درخشان بدون مشقت و بلکه با اندک نگاهی به کتاب خدا و اطلاع از رساله‌ها و کتابچه‌های اهل سنت که در هر جایی توزیع می‌شوند، توانایی طی طریق هدایت را پیدا کرده‌اند.

مثلاً زهره خانم که معلم فاضلی است در یکی از بیمارستانها بستری بوده که کتابچه‌های ارزشمندی در آنجا موجود بوده است

و او به صورت اتفاقی کتابچه‌ای را تحت عنوان «العقیده الصحیحه وما یضادها» برداشته و مطالعه نموده و همان کتابچه نقطه شروع هدایت وی گشته است.

و خانم (ع. م) که معلم باهوشی است کتابچه‌ای تحت عنوان «عقیده اهل السنه والجماعه» را به عنوان هدیه از یکی از دانش‌آموزانش دریافت و بعد از مطالعه و چندین بار خواندن آن، حقیقت را لمس کرد و بدون تردید آن را پذیرفت.

و یکی دیگر از معلمان یک نوار کاست را در کیف دستی خود پیدا کرده و به آن گوش داد و همین نوار کاست سبب هدایت وی و تبدیلیش به یک دعوتگر شد. و معلمان بسیار دیگری که بعضی از آنها را فقط خدا می‌شناسد.

خواهر اجمندم! راهی را که می‌روی قبل از تو نیز توسط گذشتگان صحابه مردان و زنان پیموده شده است ولی [سختی] این کار آنها را از ترک شرک و داخل شدن در اسلام باز نداشت و تبدیل به کوههای استواری از ثبات شدند، در دنیا چنین بودند:

﴿تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾. [الفتح: ۲۹].

«پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند (تا آنان را به بهشت

وارد نماید)؛ نشانه (اطاعت) آنها (از خداوند) در صورتشان از اثر سجده (و عبادت) نمایان است».

و در آخرت نیز: ﴿هُمَّ جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾. [المائدة: ۱۱۹].

«برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر (درختان) آن می‌گذرد، و تا ابد، جاودانه در آن می‌مانند؛ هم خداوند از آنها خشنود است، و هم آنها از خدا خشنودند؛ این، رستگاری بزرگ است».

خاطره‌ای از یک خواهر مؤمن یادم آمد که در توصیف حال خود می‌گفت: زندگی من کاملاً شبیه حال کسی بود که در ساحل نهر خروشانی از آب صاف و گوارا نشسته و ظرف کوچکی از آب به دست گرفته که پدرانیش آن آب را از آن نهر گرفته‌اند ولی با گذشت زمان تغییر یافته و چنان شده که از آب‌بودن جز اسمی برایش باقی نمانده است: رنگش تیره و کدر و مزه‌اش تلخ و بدبو شده است، به هر چیزی شبیه است جز به آب. ولی پدرانیش آن را تقدیس می‌کرده و آن را آب کوثر، آب حیات و آب جاودانگی می‌نامند و رودخانه صاف و گوارا که سرچشمه اصلی است رود هلاکت و وادی جهنم به حساب می‌آورند... و بعد از اینکه به

حقیقت پی بردم در کنار آن آب گندیده و بدبو و بدمزه نشسته و شروع کردم به گریه و زاری. تشنگی داشت مرا هلاک می کرد و از ته قلب آرزو می کردم که بتوانم آن آب گندیده بدبو را تصفیه نمایم به خود گفتم: به خودت رحم کن و پناهگاهی برای خودت پیدا کن، زیرا که مرگ از رگ گردن نزدیکتر است و همه چیز واضح و روشن است: ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ [الأعلى: ۱۷].

«در حالی که آخرت (از دنیا) بهتر و پایدارتر است».

﴿وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ [طه: ۱۳۱].

«روزی (اخروی) پروردگارت بهتر و پایدارتر (از نعمت های زودگذر جهان فانی) است».

خواهرم! می دانم که چقدر اندوهگینی و چقدر در رنج و عذابی. ولی خواهر عزیزم! این شیرینی ایمان است و سوگند به خدا! شادابی و طراوت ایمان وارد قلبت نمی گردد مگر اینکه آن را با خوشبختی حقیقی آراسته می گرداند و حتی اگر در زندان کوچکی باشی، آن تلخی و اندوه را به قوت و اراده تبدیل می کند.

خواهرم! اکثر شیعیان مذهب خود را از پدرانشان گرفته و هیچ وقت آن را بر کتاب خدا عرضه نکرده اند تا شرک، غلو، اهانت به زن در قالب متعه! مسح قبرها، دعای غیر خدا و طلب شفاعت از مردگان بر ایشان آشکار شود. آیا دین صحیح اسلام که محمد

والله اعلم
بالمغيبات

با آن مبعوث شده چنین می‌باشد؟

اجازه بده خاطره دیگری بازگو کنم. خاطره مباحثه یک دانشجوی شیعه با استادش، در دانشگاه استاد آن خاطره را اینگونه بازگو می‌کند: «در حالی که غرق در آماده‌شدن برای درس بودم یکی از دانشجویان دختر اجازه ورود خواست. به محض اجازه با دوستانش داخل شد و قبل از اینکه مجال آن را بیابم که حاجت او را بپرسم، پیش دستی کرد و گفت: می‌خواهم یک سؤال از شما بپرسم و می‌خواهم سؤالم را به صراحت جواب دهی: چه چیزی باعث می‌شود که انسان عقیده‌اش را تغییر دهد؟

انتظار این سؤال را نداشتم ولی جاخوردن خود را اظهار نکردم. گمان کرد که منتظر توضیح بیشتر هستم و لذا ادامه داد: منظورم این است که چرا انسان عقیده پدران و نیاکانش را که بر آن بزرگ شده، نمی‌پذیرد؟ و آیا چیزی وجود دارد که شایستگی آن را داشته باشد که انسان عقیده‌اش را به خاطر آن تغییر دهد؟ بلافاصله جواب دادم: سؤال خیلی کلی است و سؤال کلی را تنها می‌توان به صورت کلی جواب داد، کاش! سؤال را محدودتر می‌کردی و منظورت را واضح‌تر بیان می‌کردی.

گفت: منظورم شماسست، چرا عقیده‌تان را تغییر داده‌ای؟
نخواستم از او بپرسم از کجا می‌داند که عقیده‌ام را تغییر داده‌ام

و لذا جواب دادم: در درون کتابها و مباحثات علماء و بزرگان و نوارها حقیقت را جستجو کردم تا اینکه خداوند سینه‌ام را گشایش پذیرفتن آن چیزی عطا کرد که الآن بر آن هستم و امیدوارم این همان چیزی باشد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و صحابه‌اش رضی الله عنهم بر آن بوده‌اند، و امیدوارم بر همین عقیده بمیرم. گفت: ولی آیا تصور نمی‌کنی که دوستانت و همسرت بر تو تأثیر گذاشته‌اند؟

نخواستم به این سؤال جواب بدهم و لذا سؤال دیگری مطرح کردم: آیا می‌خواهی به حقیقت بررسی؟ بیا در مورد بعضی از عقایدت با هم بحث کنیم:

تو معتقدی که جمیع صحابه جز سه یا پنج نفر بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند. آیا این طور نیست؟
گفت: به فرض که این طور باشد...

گفتم: چگونه پیغمبر تو راضی می‌شود با دختر منافقی ازدواج کند که بعد از وفات وی مرتد می‌شود؟ ما مردان اگر بشنویم که مردی بد اخلاق و ریاکار است - چه برسد به منافق و کافر - به ازدواج با دختر او حتی فکر هم نمی‌کنیم، پس چگونه رسول الله صلی الله علیه و آله این کار را کرده، آن هم با دو تن از همسران - به گمان شما - منافق‌زاده؟

به علاوه، خداوند ابوبکر را صاحب پیغمبر می‌نامد: ﴿إِذْ يَقُولُ

لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنَ ﴿ [التوبه: ۴۰].

«در این هنگام پیغمبر خطاب به همراهش گفت: غم مخور...». ولی شما او را منافق می‌شمارید؟! انکار مصاحبت ابوبکر رضی الله عنه با پیغمبر صلی الله علیه و آله کفر است، چون به مثابه انکار قرآن است.

با اعتماد کامل گفت: ولی مصاحبت که همیشه بر مبنای محبت و الفت استوار نیست و چه بسا مراد از آن مصاحبت مکانی و در یک مکان بودن باشد همچنانکه یوسف علیه السلام دو زندانی هم‌سلول خود را صاحب می‌خواند: ﴿يَصْنَعِي السِّجْنِ﴾ [یوسف: ۳۹]. «ای همراهان زندانی من!».

آیا آن دو هم‌سلولی یوسف علیه السلام صحابه وی نیز بودند؟ جواب دادم: آیا واقعا تصور می‌کنی مصاحبت ابوبکر رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله از نوع مصاحبت آن دو زندانی با یوسف بوده است؟ و آیا یوسف به اختیار خود به آن زندان و آن سلول رفته بود تا مصاحبت او با مصاحبت ابوبکر مقایسه شود؟

به علاوه چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله با شخصی قرین می‌شود که بعد از وفاتش مرتد گردد؟ و یا اینکه چگونه آنحضرت از همه کارهای بد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بی‌خبر بوده ولی دیگران باخبر شدند؟

علاوه بر همه اینها واژه «معنا» در آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبه: ۴۰]. «خدا با ماست».

مقتضی معیت خدا با هر دو نفر است، زیرا معیت خدا با لفظ تشبیه آمده و نفرموده «إِنَّ اللَّهَ مَعِيَ» و این نشان‌دهنده فضیلت ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد، و گرنه مثل همراهان موسی علیه السلام ذکر می‌شد که خداوند در بازگرددن سرگذشت آنان می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا تَرَاءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ﴾ [الشعراء: ۶۱].

«هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: «ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم».

و موسی چنین جواب می‌دهد: ﴿قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ [الشعراء: ۶۲].

«(موسی) گفت: «چنین نیست! یقیناً پروردگارم با من است، بزودی مرا هدایت خواهد کرد».

موسی می‌فرماید: ﴿إِنَّ مَعِيَ رَبِّي﴾ و نمی‌فرماید: «معنا» و این مطلب نشان می‌دهد که لفظ تشبیه در آیه ناظر به جریان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه به خاطر فضیلت ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد.

باید اضافه کرد که آرامش دادن و رفع نگرانی و اندوه از ابوبکر رضی الله عنه توسط پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با منافق بودن ابوبکر منافی است. چگونه

خداوند پیغمبرش ﷺ را یاری می‌دهد ولی منافق‌ترین شخص را با او همراه می‌سازد؟

بلکه اصلاً چگونه معیت خاص خدا برای منافق قابل تصور است؟ و چگونه پیغمبر ﷺ نگرانی و اندوه یک منافق را رفع می‌کند؟ چگونه خداوند منافق را یاری می‌دهد؟ چه عقلی این را می‌پذیرد؟!

اگر ایراد وارد شود که: اگر این طور است پس چرا خداوند فرموده: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾. [التوبه: ۴۰].

«در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد» و نفرموده «علیهما».

در جواب می‌گوییم: زیرا سیاق آیه در بیان حال پیامبر ﷺ می‌باشد: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ﴾. [التوبه: ۴۰].

«اگر پیامبر را یاری نکنید خدا او را یاری کرد...».

و این سیاق اقتضا می‌کند که صیغه‌ها به صورت مفرد بیایند، و این مقتضای زبان عربی است. به علاوه اثبات معیت خدا برای ابوبکر به معنی انزال آرامش بر او نیز می‌باشد و لذا نیازی به ذکر آن نبوده است، زیرا ذکر امر بدیهی و واضح، لغو شمرده می‌شود. ولی باید یادآور شوم که این اشکال از تدبر کم در قرآن ناشی می‌شود، مثل کسی که «لا تحزن» خطاب به ابوبکر را مذمتی برای او

می‌پندارد، در حالی که در قرآن خطاب به پیغمبر ﷺ آمده که: ﴿وَلَا تَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [یونس: ۶۵].
 «سخن آنها تو را غمگین نسازد! تمام عزت (و قدرت)، از آن خداست؛ و او شنوا و داناست».

و ملائکه به لوط عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: ﴿وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ﴾ [العنکبوت: ۳۳].

«(فرشتگان به لوط) گفتند: «نترس و غمگین مباش، ما تو و خانواده‌ات را نجات خواهیم داد».

و آیات فراوان دیگری از این باب. باید بگوییم تدبر در قرآن مستلزم تدبر در زبان عربی آشکار است، تدبری مخلصانه و بدور از هوی پرستی و تعصب.

از خدا می‌خواهیم که ما را از هوی پرستی دور نگه دارد و حق را به ما حق بنمایاند، و پیروی از آن را نصیب ما گرداند، و باطل را باطل بنمایاند، و اجتناب از آن را نصیب ما گرداند.
 بدیهی است همسر آدم در دنیا، در آخرت نیز همسر اوست به شرط اینکه هر دو بهشتی باشند.

دانشجو کلامم را قطع کرد و گفت: نمی‌خواهم در مورد صحابه با تو مباحثه کنم، سؤالم در مورد علت تغییر مذهب بود؟

جواب دادم: اتفاقاً این بحث از بطن عقیده سرچشمه می‌گیرد. مگر چه کسانی قرآن را به ما منتقل کرده‌اند؟ چه کسانی حافظ سنت بودند؟

اگر بگوییم: صحابه همگی کافر و یا مرتد شدند، صحت قرآن را زیر سؤال برده‌ایم و البته بسیاری نیز در مهمترین کتابهای مورد اعتماد خود این کار را کرده‌اند. و نتیجه این تحلیل این خواهد بود که پس عقیده‌مان از ریشه باطل و نادرست است زیرا کافر[یا مرتد] شایستگی نقل اخبار را ندارد.

گفت: آیا تو امامت را قبول نداری؟

جواب دادم: اگر مراد از امامت، صلاح و فضیلت شخص در تقوی و ایمان باشد که من آن را در مورد ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن، حسین، زین‌العابدین و صادق علیهم‌السلام می‌پذیرم. و اگر منظور از امامت آن منزلتی است که امام بر مبنای آن شایستگی تصرف در هستی را می‌یابد، و هر طور که بخواهد در آن تصرف می‌کند، و بر غیب آگاهی می‌یابد، و به مراتب پیامبران و ملائکه مقرب می‌رسد. من این معنی از امامت را نمی‌پذیرم و سید ائمه، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز نه توانایی تصرف در هستی را داشت و نه غیب را می‌دانست: ﴿وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

«و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید».

منظور شما کدام معنی از امامت است؟

گفت: به موضوع عقیده برگردیم.

گفتم: از هر کجا که می‌خواهی شروع کن. می‌خواهی در مورد ایمان به خدا و اسماء و صفات او صحبت کنیم، یا در مورد ایمان به پیغمبر ﷺ، و یا ایمان به قرآن؟

گفت: گمان می‌کردم در مورد قضایای ایمان به خدا و ایمان به پیغمبر و قرآن با هم اختلافی نداریم.

گفتم: این تنها یک گمان است. عقیده‌ای که داخل کتابهای مورد اعتماد شما نوشته شده، با عقیده‌ای که در کتب مورد اعتماد من مکتوب شده، متناقض می‌باشد. و به خاطر همین اختلاف باید ابتدا مرجع مورد اتفاق را پیدا کنیم. اگر تصور می‌کنی که قرآن مرجع مناسبی برای این کار است، من ثابت می‌کنم منابع مورد اعتماد تو مخالف قرآن هستند، و اگر بر این باوری که قرآن تحریف شده، من با دلایل عقلی ثابت می‌کنم که تحریف آن با فطرت سلیم منافات دارد.

سخنم را قطع کرده و گفت: ولی من بر این باورم که قرآن موجود تحریف نشده و صحیح بوده و هیچ غباری بر آن نیست و

فکر می‌کنم هر مسلمانی بر این باور است.
گفتم: اگر حدیث صحیح و صریحی از کتاب‌های مورد
اعتمادت نقل کنم که می‌گوید: قرآن تحریف شده، چی؟!
اندکی تردید کرد و گفت: شاید معنی حدیث را آنگونه که
باید، نفهمیده‌ای.

گفتم: اگر بخواهی شرح آن حدیث توسط مؤلف کتاب را نیز
بازگو می‌کنم.

گفت: کدام کتاب؟

گفتم: مشکل شما و بسیاری دیگر این است که اصول دین
خود را نمی‌دانید، و نمی‌دانید کتابهای مرجع مذہبتان شامل چه
مطالبی هستند. فلان حدیث را در فلان صفحه از فلان کتاب،
تألیف فلان عالم بخوان و وقتی دیدی که آنچه می‌گویم، راست
است بیا تا مباحثه‌مان را ادامه دهیم»^۱.

خواهرم! آیا می‌دانی که بسیاری مذهب خود را به ارث
می‌برند. مثلاً این دانشجو اصول اساسی عقیده خودش را که در
کتاب‌ها و منابع مورد اعتماد علمایشان مذکور است، نمی‌دانست و
به خاطر عدم آگاهی به همین حقایق و جهل به محتوای کتاب‌های

۱- این واقعه با اندکی تصرف از کتاب «کلمات فی العقیده»، تألیف دکتر امیر حداد، ص 158 نقل

مذهب خود که مخالف دین اسلام و عقیده مسلمانان است، با استادش مباحثه می‌کند.

خواهرم! بیا و خالصانه دعای زیر را بخوان تا شاید خداوند گشایشی در قلب تو ایجاد نماید:

خداوندا! ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل! ای پدیدآورنده آسمانها و زمین! ای آگاه به غیب و آشکار! از تو می‌خواهم که بین بندگان در مورد آنچه اختلاف دارند، داوری کنی، مرا به حق و حقیقتی هدایت کنی که در آن اختلاف شده زیرا تویی که هرکسی را بخواهی، هدایت می‌نمایی.

بخش هفتم: چند سؤال و جمع‌بندی

خواهر ارجمندم! ای کسی که اهل بیت، پیغمبر ﷺ را دوست داری! چند سؤال از خودت بپرس، سؤالاتی که ما را به اولین بحثمان یعنی اهمیت عقل و جایگاه تفکر برگرداند.

خواهرم! بیشتر از آنکه تو مخاطب کلام من باشی، خطابم به دیگران است زیرا می‌دانم جایگاه تو از این بالاتر است:

شيعه می‌گوید: «مردم - صحابه رضی الله عنهم - به جز سه نفر بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله مرتد شدند».

بنابراین باید نتیجه گرفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله در تربیت صحابه رضی الله عنهم بعد از بیست و سه سال تلاش و کوشش مداوم شکست خورد و نتوانست جز سه نفر را هدایت و تربیت کند! پس کجایند مصادیق آیات زیبایی که صحابه گرامی پیغمبر صلی الله علیه و آله را می‌ستایند؟

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [البقره: ۲۱۸].

«کسانی که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند، آنها امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند

آمرزنده و مهربان است».

و باز می فرماید: ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَتَلُوا وَقُتِلُوا لَا يَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دَخَلَتْهُمْ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾ [آل عمران: ۱۹۵].

«خداوند، درخواست آنها را پذیرفت؛ (و فرمود:) من عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد؛ شما ممنوعید، و از جنس یکدیگر! آنها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، بی‌یقین گناهانشان را می‌بخشم؛ و آنها را در باغهای بهشتی، که از زیر درختانش نهرها جاری است، وارد می‌کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداشها نزد پروردگار است».

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهِجْرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿ [التوبه: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ».

و باز می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ۗ وَلَا جُرْأَخْرَةَ أَكْبَرَ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿ [النحل: ۴۱].

«آنها که پس از ستم دیدن در راه خدا، هجرت کردند، در این دنیا جایگاه (و مقام) خوبی به آنها می‌دهیم؛ و پاداش آخرت، از آن هم بزرگتر است اگر می‌دانستند».

و نیز: ﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿ [النحل: ۱۱۰].

«اما پروردگار تو نسبت به کسانی که بعد از فریب خوردن، (به ایمان بازگشتند و) هجرت کردند؛ سپس جهاد کردند و در راه خدا استقامت نمودند؛ پروردگارت، بعد از انجام این کارها، بخشنده و مهربان است (و آنها را مشمول رحمت خود می‌سازد)».

و: ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ

اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّزُقِينَ ﴿[الحج: ۵۸].

«و کسانی که در راه خدا هجرت کردند، سپس کشته شدند یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند، خداوند به آنها روزی نیکویی می‌دهد؛ که او بهترین روزی‌دهندگان است.»

و: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸].

«خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت (بیعه‌الرضوان که در حدیبیه انجام گرفت) با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی (یعنی فتح خیبر) بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود.»

خواهرم! پس کتاب خدا و آیات محکم صریح در مدح زنان و مردان صحابی رضی الله عنهم را چکار می‌کنید؟ آیا از فرموده خداوند قدرتمند و قهار روی می‌گردانید و کلام چند نفر آدم را در مورد صحابه بهترین پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌پذیرید؟! یا اینکه به سراغ آیات متشابه قرآن می‌روید و سره را با ناسره می‌آمیزید؟ و آیا منافقان را به صحابه نیز تعمیم می‌دهید، در حالی که خداوند متعال

ویژگی‌های این دو گروه را کاملاً تبیین کرده، و بیان کرده که اینان غیر آنان هستند؟ و یا اینکه تسلیم خدا می‌گردید و می‌گویید: شنیدیم و اطاعت نمودیم از هر چیزی که از جانب پروردگاران آمده است؟

شیعه می‌گوید: دعا از غیر خدا جایز است! و طواف قبرها و مسافرت به قصد زیارت آنها اشکالی ندارد؟

باید پرسیم: آیا چراغ‌های نورانی اهل بیت مخالف قرآن سخن گفته‌اند؟ خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰].

«پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند».

و باز می‌فرماید: ﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ [الحج: ۲۹].

«... و خانه قدیمی (و گرامی خدا، کعبه) را طواف نمایند».

و در هیچ جا نفرموده که غیر مرا بخوانید و مقبره‌ای را طواف کنید. شیعه می‌گوید: ابوبکر و عمر و عایشه و حفصه کافر بوده‌اند.

باید پرسیم: آیا شایسته منزلت پیغمبر ﷺ می‌باشد که در اسلام با کافر کافرزاده ازدواج نماید؟ آیا ازدواج حضرت ﷺ با

وحی تأیید نشده است؟

عمر نیز با دختر علی - ام کلثوم - ازدواج کرد. آیا علی دخترش را به کافر می‌دهد؟!

شیعه می‌گوید: ابوبکر و عمر در خانه علی را شکستند و فاطمه را زدند و باعث سقط جنین او شدند! باید بپرسیم: علی، آن شیر خدا و قهرمان قهرمانان کجا بود تا از همسر و خانه‌اش دفاع کند؟!

شیعه می‌گوید: امامت علی علیه السلام و سپس حسن علیه السلام و بعد از او حسین علیه السلام نصی است از جانب خدا!

باید بپرسیم: پس چگونه علی علیه السلام با کتاب خدا و امر رسول صلى الله عليه وآله مخالفت می‌کند و خلافت را به ابوبکر، سپس به عمر و بعد از او به عثمان تقدیم می‌نماید؟ و چگونه حسن علیه السلام به نفع معاویه رضی الله عنه از این منصب الهی دست می‌کشد؟

اگر در جواب بگویند: آن دو اجتهاد کردند!

می‌پرسیم: آیا اجتهاد در صورت وجود نص جایز است؟ و اگر امامت - چنانکه علمای شیعه به دروغ ادعا می‌کنند - از اصول دین است پس چگونه خدا در قرآن اصول ایمان و ارکان اسلام را بیان فرموده ولی نه به صراحت و نه با تلمیح، اشاره‌ای به امامت مورد ادعای اینها نکرده است، در حالی که سگ اصحاب کهف و الاغ عزیز و هدهد سلیمان نیز ذکر شده‌اند؟

افسوس از اندکی تأمل.

شیعه می‌گوید: علی قرآن حقیقی و تحریف نشده را مخفی کرد و الآن در نزد امام مهدی حفاظت می‌شود!
باید پرسیم: آیا مگر می‌شود که امت در طول همه این دورانهای طولانی بدون کتاب الهی بوده باشد؟
شیعه می‌گوید: امامان غیب می‌دانند!

باید پرسیم: مگر خداوند نفرموده است که: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵].

«بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا».

به علاوه، اگر امامان غیب می‌دانستند پس چرا بعضی از آنها مسموم شدند؟ آیا امامی که می‌داند مسموم می‌شود ولی از آن پرهیز نمی‌کند، خودکشی نکرده است؟

شیعه می‌گوید: صحابه گرامی رضی الله عنهم عادل نبوده‌اند!!
باید پرسیم: قرآن به واسطه آنها به ما رسیده است و اثبات قول شما مستلزم نفی تواتر قرآن می‌باشد.

شیعه می‌گوید: بین صحابه و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله دشمنی شدیدی وجود داشته است.

باید پرسیم: پس قضیه ازدواج‌های مابین آنها چه بوده است؟

آیا کسی راضی می‌شود که دختر یا پسرش با دشمنش ازدواج کند؟ و چرا علی علیه السلام و فرزندان، اسامی خلفاء - ابوبکر، عمر و عثمان - را بر پسرانشان نهاده‌اند؟ آیا کسی اسم دشمن خود را روی فرزندش می‌گذارد؟

شیعه می‌گوید: امامان از گناه و خطا و غلط و اشتباه معصوم‌اند! باید پرسیم: پس چرا قرآن در مورد گناه آدم و فراموشی موسی صحبت می‌کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیره را مورد عتاب قرار می‌دهد؟ و موارد فراوان دیگری از این قبیل.

نمی‌خواهم در مورد بسیاری از مسائل، بیان مفصلی داشته باشم، زیرا شما به خاطر زندگی در بطن جامعه شیعی بهتر بر آن واقف هستید. تنها می‌خواهم چند سطر در مورد اختلاف داخلی مذهب شیعه بنویسم و قبل از آن بحکم را با این آیه زینت ببخشم که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾. [النساء: ۸۲].

«اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند.» تعدادی از علمای شیعه در تألیفات خود به اختلاف فراوان و شدید در مذهب خود اشاره کرده‌اند، به گونه‌ای که گاهی در برابر آن همه اختلاف و تناقض ناتوان و درمانده می‌شوند و گاه به بیراهه می‌روند، گاه آن را مخالفت با اهل سنت می‌نامند - حتی

اگر رأی اهل سنت مطابق با قرآن و حدیث صحیح هم باشد - و گاه به تقیه پناه می‌برند.

طوسی عالم بزرگ شیعی در اوایل کتاب تهذیب الاحکام می‌گوید: «... و اختلاف و تباین و تنافی و تضاد در آن [اخبار] پدید آمد، به گونه‌ای که نمی‌توانستی خبری بدون متضاد پیدا کنی و حدیثی از وجود معارض در امان نماند. تا جایی که مخالفان این را بزرگترین طعن وارد بر مذهب ما قلمداد می‌کردند و از این طریق درصدد ابطال عقاید ما بودند...». تا آنجا که می‌گوید: «از شیخ ابو عبدالله - ایده‌الله - شنیدم که می‌گفت: ابوالحسن هارونی علوی به حق معتقد و به امامت ملتزم بود ولی وقتی به خاطر اختلاف احادیث حقیقت بر او مشتبه گردید، مذهب را ترک کرد و ...»^۱.

و البته فاصله آشکار و دوری سرسام‌آور این مذهب با قرآن کریم و عقل سلیم بر تو پوشیده نیست.

خواهر اجمند! این آخرین کلماتی است که مجال نوشتن می‌یابند. از خدا می‌خواهم گام‌هایت را استوار گرداند و تو را حفاظت نماید. و از تو می‌خواهم که خود را از هوی پرستی و تعصب مذموم خالی گردانی و با دیده عدل و انصاف به نامه‌ام بنگری و بهترین آن را آویزه گوش‌هایت سازی. سوگند به خدا!

۱- طوسی: تهذیب الاحکام، ۱/۲.

قلم به دست نگرفتم مگر با این نیت که از روی محبت صادقانه با تو و شفقت بر دنیا و آخرت تو، اندکی با تو صحبت نمایم. و باید بدانی که روزی فرا می‌رسد که هم من و هم تو در پیشگاه خداوند خواهیم ایستاد و باید توضیح دهیم که بعد از اتمام حجت و پی‌بردن به حقیقت چکار کرده‌ایم.

خواهر عزیزم! این چند سفارش را از من پذیرا باش:

بعد از آنکه خدا بر تو منت نهاد و به حقیقت رساند، بر تبلیغ و نشر حقیقت و دعوت خواهران و خویشاوندانت به آن حریص باش. **خواهرم!** ای آنکه در بطن جامعه سنی مذهب نشأت یافته‌ای و الآن برای کار و یا غیره در میان شیعیان زندگی می‌کنی و سالن قضاوت و سقف همکاری در اداره و یا همسایگی تو را با آنها پیوند می‌دهد! آگاه باش که باید در بیان حق و حقیقت کوشا باشیم و بجای کراهت، جفاکاری و دوری از آنها بر آنها شفقت ورزیم، و همچون یک پزشک برای بیمار، ما نیز باید در مداوا و اصلاح آنها کوتاهی نکنیم به امید آنکه خداوند ما را سبب توبه و هدایت آنها گرداند و از این طریق به اجر و ثواب عظیم برسیم.

خواهرم! شاید بی‌مناسبت نباشد که چند مسأله را یادآوری کنم که در دعوت خواهران شیعی راهگشای تو خواهند بود و از جمله آن مسایل باید به وظیفه تصحیح مفاهیمی بپردازیم که شیعیان

برداشت نادرستی از آن دارند، از جمله:

۱- شیعیان گمان می‌کنند که ما از اهل بیت کراهت داریم. بنابراین باید با استناد به کتب و رساله‌های معتبر و مورد اعتماد خودمان، دیدگاه اهل سنت در مورد پیغمبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت را بر ایشان روشن گردانیم.

۲- شیعیان گمان می‌کنند که سنی‌بودن به معنی‌پیروی از راه و روش بنی‌امیه است. بنابراین باید معنی سنت بر ایشان تبیین گردد و توضیح داده شود که ما پیرو سنت پیغمبر ﷺ هستیم و لاغیر.

۳- شیعیان گمان می‌کنند که دشمنی شدیدی بین امام علی علیه السلام و خلفای سه‌گانه قبل از ایشان وجود داشته است. بنابراین باید کذب این باور ثابت شود و توضیح داده شود که همه صحابه رضی الله عنهم با اهل بیت دوستی و محبت عمیق و بلکه روابط نسبی داشته‌اند. برای اطلاع بیشتر در این باره به کتابچه «رحماء بینهم» تألیف شیخ قاضی صلاح درویش مراجعه کن.

۴- بعضی از شیعیان تصور می‌کنند که ما قائل به تحریف قرآن هستیم. بنابراین باید کذب این ادعا روشن گردد و باید گفته شود که بنابر دیدگاه اهل سنت هر کس قائل به تحریف قرآن - تحریف به زیاده یا به نقصان - باشد، کافر شمرده می‌شود و باید توضیح داده شود که نسخی که در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و از طریق

وحی انجام گرفته و اهل سنت آن را می‌پذیرند با تحریفی که ادعا می‌شود بعد از پیغمبر ﷺ روی داده، اختلاف دارد.

۵- باید با دلایل عقلی و نقلی مفهوم شرک برای آنها تبیین گردد، زیرا مفهوم شرک در نزد شیعه غیر واضح است و بلکه آنها نسبت به این مفهوم جهل مرکب دارند.

۶- یکی دیگر از مفاهیمی که باید تصحیح گردد و از مهمترین اسباب تنفر شیعه از اهل سنت شمرده می‌شود، این است که گمان می‌کنند موضع ما در مقابل شیعه به سبب محبت اهل بیت و امامان شیعه است. علمایشان این تصور نادرست را در ذهن و قلب عوام شیعه ایجاد کرده‌اند، به همین دلیل آنها بر این باورند که تنفر اهل سنت از شیعه و اعمال و موضعگیری‌های اهل سنت در برابر آنان به سبب محبت علی علیه السلام و فرزندانش توسط شیعه است و گمان می‌کنند که اهل سنت بنی‌امیه را دوست دارند و به همین دلیل از هر کس که علی علیه السلام را دوست بدارد، کراهت و نفرت دارند. بنابراین لازم است این تصور نادرست تصحیح گردد و بیان شود که آنها دچار انحرافات در عقیده شده‌اند و همین انحرافات سبب تفرقه هستند.

والله تعالى أعلم وأحكم

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.